شاهنامه
بالفارسي

رسالة احمد نصير طوسي
لروزنامه والفلكيات
والبروج والتقويم
بالتركي وقطعة
منها بالعربية

والحساب
والارقام
والضرب

قواعد فارسية
التركي

والتحويلات للمنجم
لسليمان بالعربية

صناعة العروض
والاوزان

ديوانجه فطنت
الى حرف الشين

حمد و سپاس و ستایش مر خدایی را که این جهان و آن جهان را
بقدرت بالغ پدید آورد و نیک ازیشان نژاد و بدکار را پاداش
و پادافره برابر داشت و درود بر بندگان و دینداران او
باد خاصه بر روح مطهر و قالب معطر سید المرسلین و خاتم النبیین
و رسول رب العالمین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و بر آل و صحبه
و رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد گزارش شاهنامه چنین آورده است
که ابو منصور المعمری اول ایدون گوید که تا جهان بوده است مردمان
گرد دانش گشتندی و سخن را بزرگ داشتندی و نیکوترین
کاری سخندانی دانستندی و اندرین جهان مردم بدانش بزرگوارتر
و نامدارتر اکنون چون مردم بدانستند بکوشیدند تا ازیشان
چیزی بماند یادگار تا نام ایشان در جهان بماند و نیکوکرداری
و خانهای استوار و آبادانیها ساختندی جان بسپردندی و دانایان
جان در باختندی و چیزهای نو آیین بیرون آوردندی تا روزگار
شاه هند که کلیله و دمنه بیرون آوردند و مامون پسر هارون الرشید که
منش پادشاهان و همت مهتران داشت با فرزانگان خود می گفت که
مردم اندرین جهان بکوشند تا ازیشان یادگاری بماند تا پس از مرگ
نام او گسسته نشود و زنده بماند و پسر مقفع که دبیر او بود گفتش که
ای پسر کسری از انوشیروان چیزی مانده است که از هیچ پادشاهی
نمانده است مامون گفت که ای پسر کسری چه مانده است گفت
نامه از هندوان آورده اند بجز پانصد خروار درم نفقه به کرد
و پیش مامون آورد و بخواندند او را خوش آمد و خوشش افتاد او را
از زبان پهلوی بتازی گردانیدند تا باشد که نام او زنده بماند

2

پس خواجه بلعم را بران داشت که چینیان نقشها بر آوردند
نزدیکتر باشد و رودکی بفرمود تا بنظم آورد و پس امیر
ابو منصور مردی بود زیرک منش حسن سازی مهتران و اندیشه
بلند داشت و بگوهر بزرگ و نسل او از تخم اسپهبدان ایران بود
و کار کلیله و نهاد و شان خراسان بشنید خوشش آمد پس
آرزو کرد تا او را نیز درین جهان یادگاری بماند پس دستور
خویش ابو منصور معمری را بفرمود تا خداوندان کتب را از دهقانان
و فرزانگان و جهاندیدگان از شهر بیاورد و چاکر او ابو منصور
معمری بفرمان او کرد و کس فرستاد بشهرهای خراسان
و هشیار از انجا بیاورد و از هر جایی چون خراسان
و چون یزدان داد پسر شاپور از سیستان و چون ماهوی خورشید
پسر بهرام از نیشابور و چون شادان پسر برزین از طوس
و هر چهار ایشان گرد کرد و بفرمود آوردن این نامهای شاهان و کار
نامهاشان و زندگانی هر یکی روز داد و آشوب
و جنگ و آیین از کی نخستین که اندر جهان بود که آیین مردمان
بود که مردم جان آورد تا یزدگرد شهریار که
آخر ملوک کیان بود و اندر ماه مبارک محرم سال بر سیصد و چهل
و شش از هجرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و این را شاهنامه
نام دانش اندرین نگاه کنند و فرهنگ شاهان
و مهتران و فرزانگان و رای و ساز پادشاهی و رفتار ایشان
و آیینهای نیکو داد و داوری و رای و کار راندن و سپاه آراستن
و رزم کردن و شهر گشادن و آیین کین خواستن و شبیخون
کردن و آزرم داشتن و خواستگاری کردن این همه را بدین نامه
اندر باز یابند پس این نامه شاهان گرد آمدند و گزارش
کردند و این چیزها چند آنکه هست بگفتار چنین بزرگ آید

خواننده را همی

وکسی دارند از و فایده گیرند و چیزها اندر زمانه بیابند که سهمگین
شایند و آن نیکوست چون مغز آن بدانی و ترا درست گردد و دلپذیر
آید چون دست بردارش و چون همان سنگ که آفریدون از ابر
بپای باز داشت و چون ماران که از دوش ضحاک برآمده بود
این همه درست آید بنزدیک دانایان و بخردان بمعنی آنکه دشمن
دانش بود این را که گفتم زشت کرداند و اندر جهان شگفتی فراوانست
چنانکه پیغمبر ما علیه السلام فرمود که حدثوا عن بنی اسرائیل ولاخوف
گفت هر چه از بنی اسرائیل گویند همه بشنوید و مترسید که دروغ
نیست پس دانایان که نامه خواهند ساختن ایدون سزد که
هفت چیز بجای آرند مر آن نامه را یکی بنیاد نامه دیگر هنر نامه
سه دیگر هنر نام چارم خداوند نامه پنجم مایه و باندازه سخن گفتن
و شنودن ششم نشان دادن از دانش که نامه از بهر اوست
هفتم درهای هر سخنی دخواندن و این نامه دانستن کارهای
شاهانست و بخشش کردن گروهی از درزیدگان جهان و سود
این نامه هر کسی راست و نامش جهانست و انده گسارنده اندهگنانست
و چاره درماندگانست و این راشاهان کارنامه از بهر دو چیز
خوانند یکی آنکه تا از کار کرد و رفتار و آیین شاهان بدانند
و دیگر که اندر کدخدایی بدانند و با هر کسی ساخت و دیگر
اندرو داستانهاست که آن هم بگوش و هم بگوشش خوش
آید و شنیدن و خواندن خوش آید که اندرو چیزهاست نیکو
و پاداش نیکی و بادافره بدی و تندی و نرمی و درشتی و آهستگی
و پرهیز و اندر شدن و بیرون شدن و بند و اندرز و خشم
و خشنودی و شگفتی کار جهان و مردم اندرین نامه این همه را
که یاد کردیم بدانند و بیابند اکنون همه یادکار شاهان
کنیم و داستان ایشان از آغاز کار والله اعلم بالصواب

آغاز

آغاز داستان هر کجا آرامگاه مردم بود بچهار سوی جهان
از کران تا کران این زمین بخشیدند و بهفت بخش کردند
و هر بخشی را کشوری خواندند نخستین را ارزه خواندند و دوم را
سوت خواندند و سیم را ابرخس خواندند و چهارم را بدرخش
خواندند و پنجم را ورشت خواندند و ششم را جونشت خواندند
و هفتم را که میان جهانست خنیره نامی خواندند اینست که ما
بدو اندریم و شاهان ایران شهر خواندند و کوشه را آمت
خواندند و آن چین و ماچین است و هند و بربر و روم
و خزر و روس و سقلاب و سمندر و برطاس خوانند و آنکه
و آنکه بیرون از دست بیکه و آفتاب برآمدن را باختر خوانند
و فرو شدن را خاور و شام و یمن را مازندران گویند و بربرستان
و عراق و کهستان را شورستان خوانند و ایران شهر از رود آمل
تا رود مصر و این دگر کشورها به پیرامن او بند و از این هفت
کشور ایران شهر بزرگوارتر است بهر هنری از آنکه سوی باختر است
چینیان دارند و آنکه از سوی راست اوست هندوان دارند
و آنکه از سوی چپ اوست ترکان دارند و از راست او بربریان
دارند و خزران و از چپ او خاوریان و مازندرانیان دارند
و مصر گویند از مازندرانست و این دیگر همه ایران زمین است
از بهر آنکه ایران بیشتر اینست که یاد کردیم و بدانکه در آغاز این
کتاب مردم فراوان سخنی گویند و ما یاد کنیم گفتار هر گروهی
تا دانسته شود از آنکه خواهد و برسد و آن رایی را که خواهد خوشتر
آیدش بر آن ره برود و اندر نامه ابن مقفع و حمزه اصفهانی
و مانندگان ایدون شنیدم که از گاه آدم صفی صلوات الله علیه
تا بدین گاه که آغاز این شاهنامه کردند پنج هزار و هفتصد
سالست و نخستین مردمی اندر زمین آدم بود علیه السلام

۵۷۰۰

وهمچنین از محمد جم برمکی خبر آمد و از داود ماموی کان همچنین
آمد و از زاد ساسان تا موسی و عیسی خسروی و هشام قاسم اصفهانی
همچنین آمد و از نامه پادشاهان پارس و گنج خانه مامون و بهرام
مردانشاه کرمانی و از فرخان موبدان یزدگرد شهریار و از رامین
که بنده شهریار بود اگاهی همچنین آمد و بر هر دو ایشان بدویست
سال برسد و یاد کنیم که از گاه آدم باز چند است و ایشان بدین
گفتار گرد آمدند که ما یاد کرد خواهیم و این نامه را هر چه گزارش
کنیم از گفتار دهقانان باید آورد چه این پادشاهی بدست
ایشان بود و از کار و رفتار و گفتار ایشان و از نیک و بد
و کم و بیش ایشان دانند پس ما را بگفتار ایشان باید رفت پس آنچه
از نامهای ایشان یافتیم گرد کردیم و این دشوار از آن شد که
پادشاهی که هزار گردد یا دین پیغمبری و پیغمبری شدی در درنگ
بر آمد بزرگان آن کار فراموش کنند و از نهاد بگردانند
و بر فرد دری افتند چنانکه جهودان را افتاد میان آدم و نوح از نوح
با موسی همچنین و از موسی با عیسی و از عیسی با محمد علیهم الصلوات
والسلام و این بهران گفتند که این زمین بسیار تهی بوده است
از مردمان و چون مردم نبودند پادشاه بکار نباید که مهتر کهتران
بود و هر جا که مردم بود از مهتری چاره نبود و مهتر بر کهتر از گوهر
مردم باید چنانکه پیغامبر بر مردم از مردم بایست و گویند پس
از مرگ کیومرث صد و هفتاد و اند سال پادشاه نبود و جهانیان
بد بودند چو گوسفند بی شبان و هوشنگ پیشداد بیامد و چهار
بار پادشاهی از دیوان ستاند و اندیشه که چند گذشت و از
روزگار جهودان همی گویند از توریت موسی علیه السلام که از
گاه آدم تا انگاه محمد عربی صلی الله علیه وسلم از مکه برفت چهار هزار
سال و دو سال بود و ترسایان از انجیل عیسی علیه السلام گویند

٤٠١٢

4

٥٠٩٣

پنج هزار و نود و سه سال بود و بعضی آدم را کیومرث خوانند
اینست شمار روزگار گذشته که یاد کردیم از روزگار ایشان
و ایزد بداند که چگونه بود و آغاز پدید آمدن مردم از کیومرث
بود و ایشان که او را آدم گویند ایدون گویند که نخست پادشاهی
که بنشست کیومرث بود که او را پیشداد خوانند که بیشتر کسی که
داد اندر میان مردم پدید آورد او بود و دیگر گروه کیانیان بودند
و سه دیگر گروه اشکانیان بودند و چهارم گروه ساسانیان
بودند و اندر میان کار بیکار پهاد و اور پهاقد از آشوب
کردن با یکدیگر و تاختنها و پیشی کردن و چنین گویند که از
پادشاهان کشور بسیار تهی بودی و بیگانگان اندر آمدندی
و بگرفتندی و پادشاهی بفروتنی چنانکه بگاه جمشید بود و بگاه
نوذر بود و بگاه اسکندر بود و مانند این بسیار پیش از آنکه
سخن و کارنامه آغاز کنیم نژاد ابومنصور عبد الرزاق که این
نامه را بنثر فرمود آوردند تا جمع کنند چاکر خویش را ابومنصور
المعمری و نژاد ایشان نیز بگوییم که چون و ایشان چه بودند
تا اینجا رسید پس از آنکه بنثر بود سلطان محمود سبکتگین
حکیم ابو القاسم احمد بن الفردوسی بود تا بزبان دری شعر
گرداند و چگونگی آن بجای خود گفته شود اول ابومنصور عبد
الرزاق محمد بن عبد الرزاق عبد الله فرخ پسر بارکشتهان
کیارنگ خسرو بهرام آذرگشسب گودرز دادآفرید فرخ زاد
بهرام که بگاه پرویز اسپهبد بود پسر فرخ برجنی که بگاه نوشیروان
اسپهبد بود پسر آذربیا پسر برزین که بگاه اردشیر بابکان
سالار بود پسر بیژ پسر گیو پسر گودرز پسر کشواد و او را
کشواد از بهر آن خوانند که سالار ایران هیچکس ان آیین
نیاورد که او آورد و پهلوانی کشور او مرزبانی و بخشش هفت

کشور او کرده بود و دیگر مردم بوده و این از سه گونه گویند گودرز
بگاه کیخسرو سالار بود و پیران را بکشت که اسپهبد افراسیاب بود
و پیران پسر ویسه بود و پسر جنیو و بشتوان پسر ارباین پسر
بندوی و بندوی نبیرهٔ منوچهر بود و منوچهر نبیرهٔ ایرج بود
و ایرج پسر افریدون بود و افریدون پسر آبتین بود و آبتین
از فرزندان جمشید بود و نسب ابو منصور المعمری ابو منصور
بن احمد بن عبد الله بن جعفر فرخزاد کیبک گو ابن بخار بن
کیارنگ و کیارنگ پسر فرهنگ پرویز بود و بکارهای بزرگ
اندر فتح دانکه که خسرو پرویز بدر روم شد کیارنگ پیشرو
لشکر بود و حصار روم بستاند نخستین کسی که بر دیوار حصار
شد و با قیصر برآویخت و او را بگرفت و پیش پادشاه آورد
و اندر هنگام ساوه شاه ترک بدر ری آمد کیارنگ پیش او
رفت برزم و ساوه شاه را نیزه بیفکند و لشکر شکسته شد
و چون رزم بری بگردنیث ابورا داد و طوس خواد او را داده
بود خسرو او را گفت بکمرا گویند با هزار مرد بزند مرا شگفت
همی آید کیارنگ آفرین کرد و گفت اگر شاه فرماید تا من با هزار
مرد برزم خسرو از گنه کاران و زندانیان بفرمود تا هزار مرد
بگیرند سلیح بپوشانید دیگر روز کیارنگ با هزار مرد بهامون
فرستاد و خود از دور می نگریست با مهتران اسپاه کیارنگ
با ایشان برآویخت گاه با نیزه و گاه با تیر و گاه با شمشیر بهر را
بکشت و بهر را بخست و هر باری که اسپ افکندی بسیار
تبه کردی تا سرانجام ستوهی بدید رفتند و کیارنگ پیش شاه
برسید و نماز برد و آفرین کرد خسرو طوس را بوی داد و او را
شاد کرد و آن مرد که همتای او بود نام او رقیه او را نیز از خسرو
بخواست و او را با خویشتن بطوس برد و رقیه آن بود که کیارنگ

هزار مرد از خسرو بخواست برزم ترکان از خسرو گفت هزار مرد
سره خواهی رقیه که کم رنج تر بود مر ترا بس هر دو آن بطوس شدند
و با هزار مرد ایرانی و با ترکان جنگ کردند و بیرون آمدند و طوس
بستاندند و کیارنگ پادشاهی طوس بگرفت و رقیه را نیکو همی
داشت تیر اندازی بود که همتاش نبود پس کیارنگ و رقیه
هر دو شکار شدند با پسران و سرهنگان و کیارنگ گفت امروز
هر شکاری که کنیم بر سر زنیم تا باریک اندازی پدید آید و هر چه
کیارنگ زده بود بر سر زده بود رقیه بر کیارنگ آفرین
کرد و روز دیگر بر سر شدند و کیارنگ بفرمود تا غراره
پر کاه بیاوردند و کیارنگ اسب برانگیخت و نیزه بزد و غراره
از سر نیزه برداشت و پس بر انداخت سپرش پیش تیرش
آورد و بدان گاه یزدگرد شهریار را بکشتند چون عمر بن الخطاب
عامر را بفرستاد تا مردم را بدین محمد علیه السلام بخواند کیارنگ
پسر را بدیدن او فرستاد به نشابور و مردمان بکهی در بودند
فرمان نبردند و از وی یاری خواستند کیارنگ یاریش کرد
تا کار نیکو شد پس از وی اندهزار درم وام خواست گردکان
طلبید گفت نشابور مراده نشابور مر و را داد و چون درم
بستد باز داد عبد الله عامر آن حرب او را داد و کیارنگ
برزم کردن او شد و این مثل که گویند طوس از آن فلان است
و نیشابور بگردکان داد و حسن بن علی المروزی از واسطه فرزندان
او بود و کیارنگ از سوی مادر از نسل طوس است و بیست سال
بزیست و همیشه طوس کیارنگیان را بود و ایشان دانشمندی
تا هنگام جنید الطائی که طوس را بستدند و سر البسر ارسانید
و آن مهتری بدیگر دوده افتاد پس بهنگام ابو منصور عبد الرزاق
طوس را بستدند و باز از ایشان دور کردند و نسب این هر دو که

این تصنیف کرده اند آن بود که یاد کردیم و این نامه را بروزگار
نصر بن احمد و ابو الفضل برمکی دقیقی شاعر را فرمود که بنظم آورد
و دقیقی مرای بود که غلامانرا دوست داشتی چون شاهنامه بنظم
آورده بود اتفاق چنان افتاد که در آن روزها غلامی ترکی
خریده بود و با او بازی میکرد و آن غلام کاردی بر شکم دقیقی
زد و او را هلاک کرد و این شاهنامه تمام ناگفته بماند و سواد
آن بهر جایی بماند و بعد از سبکتکین که غلام نصر بن احمد بود از
نژاد سامانیان و پادشاه خراسان بود و هندستان قوت
گرفت و خداوندش نصر بن احمد از جهان برفت و سبکتکین از
هندوستان بازگشت و پادشاهی فرو گرفت و کار او بجایی
رسید که خراسان و غزنی و هندوستان او را مسلم شد و تا او
بود فرزندان نصر بن احمد را نیکو داشتی و چون سبکتکین از
جهان بیرون شد پسرش بجای او بنشست محمود بن سبکتکین
و از هندوستان بازگشت و همه جهان او را مسلم شد و سلطانیه
بگرفت و خوارزم بگرفت و بحاجب التونتاش که امیر حاجب او
بود داد و غور و غرجه بستد و باقی خویش داد و خراسان و عراق
و هندوستان جمله بستد و او میل بعلم بود و حکمت و امثال و طبقات
و شاعران سخت دوست داشتی و با ایشان مجالست بسیار کردی
و ندیمان او جمله شاعر بودند و حال او بجایگاهی رسید که همه خواجگان
و ارکان دولت شعر گفتند تا بهانه شعر خود را نزدیک میکردند
و دفترهای تازی و بسیاری از کتابهای فارسی پیش او خواندندی
و دوست داشتی و کار آشتی که هزار فن تصنیف دست
خدمت او کردی و ندیم او بودی و عنصری شاعر و سبب بخدمت
افتادن عنصری آن بود که بیشتر بجیحان بودی و خدمت امیر نصر
برادر سلطان محمود کردی و امیر نصر او را با خویشتن بتخت برآوردی

و برادر کهین سلطان محمود بود و سلطان محمود عنصری را سخت
دوست داشتی و از خویشتن جدا نتوانستی کرد و عنصری را حرمت
و حشمت بیفزود و ندیم خاص گشت چنانکه عنصری نشسته بودی
و کار داشتی بر پای و بشب بیامدی و در پیش تخت بر پای ایستادی
و حکایت کردی تا سلطان در خواب شدی پس اتفاق چنان
افتاد که در میان سخن شاهنامه بر آمد که آثار و سیر ملوک همه
در آنجا گفته است و سلطان محمود بفرمود تا پیش آوردندی
پس روزی عنصری را گفت عجب است که شاهنامه را بنظم
نیاورده اند عنصری حکایت دقیقی و سرگذشت او باز گفت
و سلطان عنصری را بفرمود تا این کتاب را بنظم آورد و عنصری
گفت بنده را فراغ آن نباشد که از نظم تواند کرد اما دوستی
دارم که فراغ آن دارد و سلطان محمود خواستاری کرد و گفت که
کجاست و حال معلوم کرد و بدان فردوسی طوسی را خواست
سلطان محمود عتاب فرمود که مردی بدین معنی چه واجب کند که
از پیش تخت دور باشد و خود را بر ما عرض نکند پس عنصری عذر
آن بخواست که او مرد دهقانست قانع کار بدانجا رسید که فردوسی را
پیش خواندند و شاهنامه بدو دادند و فرمود که بشعر آورد و فردوسی
هزار بیت از کین خواستن سیاوش بگفت و پیش سلطان برد
و سلطان را بسیار خوش افتاد بفرمود تا هزار دینار رکنی از خزانه
بذل او کنند فردوسی دفتر و قصه ها بنظم می آورد تا در مدت سی سال
تمام کرد و پیش تخت برد اما بر سر شاهنامه شرط ادب نگاه نداشته
بود و سخن در مذهب خویش گفته بود آنجا که این بیت است
گرت زین بد آید گناه منست   چنین است و این رسم و راه منست
چنانکه سلطان محمود را سخت ناخوش آمد و سیاست فرمود پس
عنصری با جمله ندیمان پای مردی کردند و او را از آن سیاست

خلاص دادند پس چون سخن بران قرار رسید که داده بودند هزار
دینار رکنی می بایست گذارد بموجب قرار شاهنامه که هشت هزار
بیت بود و دادنی بود بفرد اسلطان که بدهند پس منصور مسکویه
که دبیر سلطان محمود بود و معتمد و ابوسهل الحمدانی که وزیر بود
پیش تخت آمدند و گفتند هشت هزار دینار رکنی بیکی شاعر
دادن چه واجب کند اگر نیز هشت هزار دینار سیم بود بسیار
بود و خزینه نباید که لشکر بسیارست و خرج بسیار سلطان ازان
داشتند که تا هشت هزار درم جبتلی درظرفی کردند و آن اسم بد
باشد و بدو فرستادند بامداد بگاه که هنوز بگرمابه بود درم
بدرسرای بردند تا بدید بیست هزار بگرمابه داد و بیست هزار
دیگر فقاعی را داد که فقاع بدو برده بود و باز خورد و بیست هزار
دیگر کسانی را داد که هشت هزار درم ازبهر او برده بودند
چون بگوش سلطان محمود رسید دیگر باره سیاست فرمود تا
جمله ندیمان زمین را بوسه داد و او را بخواستند دیگر باره سلطان
ببخشید و او چیزی گفت که تا جهان باشد میگویند و می نویسند
فردوسی بخششی که سلطان کرده بود چون بقول خود وفا نکرد
و او نیز التفاتی ننمود چه ازان وقت که از گرمابه بیرون آمد این
دو سه بیت بگفت متقارب بر وزن شاهنامه آن بیتها که او گفته است ابیات

ایا شاه محمود کشورگشای   ز کس می نترسی بترس از خدای
که دیدی تو این خاطر تیز من   بیندیش از تیغ خونریز من
که بی دین و بدکیش خوانی مرا   منم شیر نر میش خوانی مرا
مرا غمز کردند کای بدسخن   بمهر علی و نبی شد کهن
مرا سهم دادی که در پای پیل   تنت را بسازم چو دریای نیل
نترسم که دارم ز روشن دلی   بدل مهر جان نبی و علی
چو سلطان این بد نبی و علی   بفر آلهی رو شاه بلی

گر از

گر از مهرشان من حکایت کنم   چو محمود را صد حمایت کنم
برین زادم و هم برین بگذرم   ثناگوی پیغمبر و حیدرم
اگر شاه محمود ازین بگذرد   مراورا بیک جو نسنجد خرد
منم بندهٔ هر دو تا رستخیز   اگر شه کند پیکرم ریز ریز
جهان تا بود شهریاران بود   پیامم بر نامداران بود
که فردوسی طوسی پاک جفت   نه این نامه بر نام محمود گفت
بنام نبی و علی گفته ام   گهرهای معنی همه سفته ام
هر آن کس شاعر را کرد پست   نگیردش گردون گرونده دست
چو فردوسی اندر زمانه نبود   بدان بد که بخشش جوانه نبود
که گفتم من این نامه بیور هزار   نکرد او بدین نامهٔ من نظار
سخنهای شایستهٔ ابدار   بگفتار بدگوی کم کرد و خوار
اگر شاه را شاه بودی پدر   بسر برنهادی مرا تاج زر
وگر مادر شاه بانو بدی   مرا سیم و زر تا بزانو بدی
چو اندر تبارش بزرگی نبود   نیارست نام بزرگان شنود
جهاندار اگر نیستی تنگ دست   مرا بر سر گاه بودی نشست
بدانش نبد شاه را دستگاه   وگرنه مرا برنشاندی بگاه
بسی رنج بردم درین سال سی   عجم زنده کردم بدین پارسی
بسی نامداران و گردنکشان   که دادم یکایک ازیشان نشان
همه مرده از روزگار دراز   شد از گفت من نامشان زنده باز
مرا گفت خسرو که بودست گیو   همان رستم و طوس و گودرز نیو
مرا در جهان شهریاری نوست   بسی بندگانم چو کیخسرو است
بسی سال بردم درین نامه رنج   که شاهم ببخشد بسی تاج و گنج
مرا از جهان بی نیازی دهد   میان یلان سرفرازی دهد
بپاداش من گنج را در گشاد   مرا جز بهای فقاعی نداد
فقاعی نیرزیدم از گنج شاه   ازان من فقاعی خریدم براه

پشیزی به از شهریار چنین / که نه کیش دارد نه آیین نه دین
سر ناسزایان برافراشتن / وزیشان امید بهی داشتن
سر رشته خویش گم کردنست / بجیب اندرون مار پروردنست
درختی که تلخ است او را سرشت / گرش در نشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب / بپای انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر بکار آورد / همان میوهٔ تلخ بار آورد
پرستارزاده نیاید بکار / وگر چند باشد پدر شهریار
ز بدگوهران بد نباشد عجب / سیاهی نشاید بریدن ز شب
شهی کو نترسد ز ارویش دود / بشهنامه او را نباید ستود
ز بداصل چشم بهی داشتن / بود خاک در دیده انباشتن
ز ناپاک‌زاده مدارید امید / که زنگی بشستن نگردد سفید

لیکن چون او را نخواسته بودند بعد از روزی چند در غزنی بود
و این بیتها بنوشت و بدست ایاز داد که او را بفرزندی قبول
کرده بود و گفت بگردن که سلطان را وقت خوش باشد این کاغذ
بوی ده تا بخواند و ایاز قبول کرد آنگاه فردوسی رختی که داشت
برگرفت و با کاروان راه خراسان گرفت و بطوس رفت
و بعد از روزی چند ایاز سلطان را خوش وقت یافت آن کاغذ
بدست سلطان داد که این را فردوسی بگردن من داده که بسلطان
ده و مرا امروز بخاطر آمد سلطان پنداشت که مگر بیع نامه است
بخواند و متغیر شد پس فرمود که هر کس فردوسی را بر من آورد پنجاه
هزار درم او را دهم بسیار طلب کردند و نیافتند سلطان محمود دبیران
و وزیر را طلب کرد و گفت که این زشتی از شما دارم و ایشان را
معزول کرد و فرمود بدر کردن پس جماعتی بزرگان شفاعت
کردند بخلاص ایشان رشوت هزار دینار رکنی بجرم از ایشان
بستاندند که قصد فردوسی کرده بودند و هر چند فردوسی طلبیدند در

غزنی و خراسان نیافتند و از کار خود پشیمان بودند و سود نداشت
و این شاهنامه بشعر بماند و بزرگان بسخنها کردند و میکنند
و دیگر چنین آورده اند که پدر فردوسی مردی دهقان بود
و چون وفات یافت دو پسر داشت یکی حکیم ابو القاسم منصور
فردوسی و یکی دیگر برادر کهین مسعود و در طوس عاملی بود
بد نفس و با فردوسی و برادر او غرضی داشت و تنقیص ایشان
میداد فردوسی با برادر گفت این عامل زحمت ما میدهد و نمی
گذارد که از دهقانی چیزی رسد ازین قصه جای دیگر رویم
جمع آمدند و عزم کردند که بجای دیگر روند دوستان ایشان را خبر
شد بیامدند و گفتند که مصلحت اینست که شما وطن بگذارید از شما
هر دو یکی پیش سلطان محمود روید که پادشاه عادل است و
قصه و حال خود بگویید و نشانی بستانید و زحمت عامل از
خود دفع کنید و جمله بر آن ساختند که حکیم ابو القاسم الفردوسی
برود و ساختگی کرد و عزم غزنی نمود و چون بنزدیکی غزنی
رسید چنان اتفاق افتاد که عنصری و عسجدی و فرخی از معاشران
گریخته بودند و شراب میخوردند و چون فردوسی ایشان را از
دور بدید روی بدیشان نهاد و با خود گفت پیش ایشان روم
و حال معلوم کنم چون عنصری و عسجدی و فرخی او را بدیدند که
روی بدیشان دارد با یکدیگر گفتند که این شخص که بر ما می آید
چون نزدیک شود خود را مستان سازیم و دشنام دهیم
تا برود و زحمت ببرد گفتند خوش نباشد دشنام دادن ما
یکی مصراعی بگوییم که مصراع چهارم قافیه نداشته باشد پس چون
نیاید گوییم رفیق ما آنکس است که این دو بیت تمام کند چون
نتواند برود و زحمت ببرد برین اتفاق کردند چون فردوسی
بیامد و سلام کرد جواب سلامش گفتند بنشست از وی پرسیدند که

تو از کجایی گفت از قصبهٔ طوس از خراسان و حال عامل
با ایشان بگفت و حال سلطان بپرسید پس ایشان گفتند ما فلان
و فلان و فلانیم امروز بخلوت آمده ایم تقریر آنست که هر که
مصراع چهارم این بیت بگوید رفیق ما باشد و اگر نتواند گفتن
برود و عیش بر ما منغص نگرداند فردوسی گفت فرمایید اگر بتوانم
گفت بگویم و اگر نه زحمت خواهم برد عنصری مصراع اول بگفت
و فرخی مصراع دویم بگفت و عسجدی مصراع سیم بگفت و فردوسی چهارم
بگفت و انها اینست

	چون عارض تو ماه نباشد روشن
همرنگ رخت گل نبود در گلشن	مژگانت همی گذر کند از جوشن
مانند سنان گیو در جنگ پشن	

ایشان سوال کردند از فردوسی
که جنگ پشن چگونه بود فردوسی داستان جنگ پشن با ایشان
گفت که هرگز نشنیده بودند ایشان را خوش آمد احترام فردوسی
کردند و از وی با یکدیگر عشرت کردند چون مستان شدند
بشهر رفتند و از یکدیگر جدا شدند روز دیگر عنصری و فرخی و
عسجدی با یکدیگر گفتند اگر سلطان این مرد را ببیند عزّ ما برود
و ما را پیش سلطان رونقی نماند با حاجبان سلطان بازگوییم
تا اگر مردی بدین شکل بدرگاه رود او را بار ندهند و بنزدیک
سلطان نگذارند فردوسی چند روز بدرگاه میرفت و بار نمی
دادند و محروم باز می گشت تا یکروز در نماز جمعه بود خاصگی
سلطان بمسجد در آمد و در پهلوی فردوسی نماز بگذارد و چون
از نماز فارغ شد فردوسی را با خود بخانه برد و چون مجالست او
بدید او را بغایت خوش آمد و با هم شراب خوردند و او را از
دست نگذاشت و بدان سبب از خدمت سلطان باز ماند روز
دیگر سلطان کس فرستاد و گفت دوش چرا نیامدی جواب
داد که دوش مهمان عزیزی بما رسیده بود و بسبب آن از خدمت

سلطان

سلطان باز مانده بودم و هنرهای او باز گفت چون سلطان
بشنید کس فرستاد و گفت تا فردوسی را بیاورند فردوسی
فصلی در مدح سلطان بنظم آورده بود با خود برگرفت و با
خاصگی بنزدیک سلطان شدند چون بپایهٔ تخت حاضر
شدند آن مدح را بخواند سلطان را بغایت خوش و پسندیده
افتاد چنانچه از هیچ شاعر نشنیده بود و همه شاعران و
حکیمان حاضر بودند چون سلطان تحسین کرد دیگران
نیز بموافقت سلطان تحسین کردند بعد از آن سلطان
محمود او را گفت میخواهم که داستانهای شاهنامه را بنظم
آوری فردوسی قبول کرد عنصری چند بیتی بنظم آورده بود
چون فردوسی آغاز کرد و هزار بیت از کین خواستن
سیاوش بگفت و پیش سلطان آورد عنصری چون
قوت سخن فردوسی بدید آنچه بنظم آورده بود همه را
پاک بشست بعد از آن سلطان بفرمود تا خانهٔ
در پهلوی خانهٔ او بجهت فردوسی پرداختند و بگفتن
شاهنامه مشغول شد و همگی ارکان دولت و امیران
پیش فردوسی تردد میکردند و با او ارادت داشتند
و بدین سبب خواجه حسن میمندی که وزیر سلطان بود
با او حسد همی برد که هرگاه که سخن حسن میمندی پیش
فردوسی گفتندی مرو را دق گرفتی بگوشش حسن میرسید
و هیچ نمی توانست گفت بسبب آنکه سلطان با فردوسی
بغایت نیک بود علی هذا چون فردوسی شاهنامه را
تمام کرد و با بیاض برد و بخدمت سلطان آورد سلطان
انرا مطالعه کرد و بفرمود تا هشت هزار دینار رکنی
بر وی فرستند حسن میمندی بسبب عداوتی که با فردوسی

داشت جماعتی دبیران درگاه را گفت تا بسلطان گفتند که
هشت هزار دینار رکنی بسیار باشد بشاعری دادن
و خزینه تاب نیاورد که خرجهای ضروری دیگر بکار می باید
هشت هزار دینار نقرهٔ جنیل بدهیم چو سلطان چون
بشنید گفت شما دانید هشت هزار دینار جنیل سیم جنیل
براو فرستادند فردوسی آنرا باز پس فرستاد و حال
آن بسلطان بنمودند سلطان از فردوسی بغایت
برنجید حسن میمندی پیش سلطان بود با خود گفت که
این ساعت که سلطان از فردوسی رنجیده است
وقت خوشست با سلطان گفت می بایستی که اگر ششش
درم از حضرت سلطان بوی برده بودندی بر دیده
نهادی و قبول کردی و بی ادبی نکردی و باز نفرستادی
و نیز مذهب رافضیان دارد و اعتقاد بمذهب ما ندارد
سلطان بدین گفت از فردوسی برنجید و کسی از نزدیکان
که دوست فردوسی بود برفت و حال با فردوسی بگفت که
چنین سخنها رفت و سلطان با تو بغایت خشمناک
شده است تا بدانی تو اکنون تدبیر کار خویشتن بنوعی که
مصلحت دانی بکن فردوسی دران خانه بود دری در خانهٔ
سلطان داشت همه شب در اندیشه بود و چون وقت
نماز بامداد شد برخاست و بدانجای که شد سلطان وضو
ساختی چون سلطان بیامد و وضو ساخت فردوسی
برفت و در پای سلطان افتاد و گفت که حسودان
سخن بنده در حق سلطان بغرض گفته اند بنده رافضی
نیست و اعتقاد درست دارد سلطان باید که سخن
بدگویان در حق بنده نشنود که ایشان با بنده غرض دارند

و حدی برند سلطان فردوسی را گفت که از سر گناه تو
گذشتم اما ازین پس ترا پیش من راه نیست فردوسی
چون این سخن از سلطان بشنید برفت و از آن پس
او را پیش سلطان بار ندادند و چون چند روز برین
حال گذشت فردوسی خرواره رختی که در غزنی داشت
بخراسان فرستاد و خود با برادر راه هندوستان گرفت
و چون عزم رفتن میکرد آن چند بیت که از پیش یاد کردیم
بنوشت و با ایاز داد که او را بفرزندی قبول کرده بود
او را گفت که بگروز که سلطان را خوش وقت یابی
این کاغذ بوی ده ایاز قبول کرد و پدرود و داع کرد و بهندوستان
رفت و بشهر دلی رسید پادشاه آنجا از حال فردوسی
معلوم کرده بود پیش ازان چون بدانست که فردوسی
بدانجا رسیده است او را برخورد و احترام کرد و چند گاه
پیش او بود ایاز بعد از یک ماه آن کاغذ بسلطان
آورد و چون برخواند غمگین گشت و طلب فردوسی کرد
ایاز گفت از روز که این کاغذ بمن داد بسفر رفت از اینجا
سلطان مردان پی او بخراسان فرستاد تا او را بیارند
و عذر خواهد و زر دهد او را نیافتند و سلطان چند گاهی
پشیمانی میکشید و حسن میمندی دبیر را بگرفت
و در بند کرد و بفرمود که زر بسیار ازیشان بستدند
و گفت شما مرا بدنام گردانید بغرضی که با فردوسی داشتید
تا او چیز گفت که تا جهان باشد بنویسند و خوانند پس
ازان جماعتی بزرگان شفاعت کردند تا حسن میمندی
دبیر را از بند بیرون آوردند و سلطان ایشان را
بخشید و معظم گردانید و این بیتها که فردوسی بدست ایاز

داده بود آنست که پیش ازین نوشته شد متقارب
بر وزن شاهنامه و سلطان چندگاه پشیمانی
میخورد که چرا دل فردوسی را نگاه نداشت و در طلب
او بود که داو رائی یافت بعد ازان چون مدتی فردوسی
پیش شاه دلی بود اجازت خواست بباز گردیدن
بطوس شاه او را خلعت و اسب و غلام و کنیزک و زر
و گوهر نا بسود داد و عذر خواست فردوسی باز پس گردید
و در طوس وفات یافت و چون فردوسی بطوس باز
آمده بود سلطان خبر یافت و خلعت نیکو و زر و سیم
بسیار بدست رسولی بطوس فرستاد و چون رسول
سلطان بدر طوس رسید جنازهٔ با غلبهٔ تمام بیرون
می آوردند رسول سلطان پرسید که این جنازهٔ چه
کس است گفتند جنازهٔ فردوسی طوسی است رسول سلطان
کس فرستاد و سلطان را از وفات حکیم ابو القاسم فردوسی
خبر داد تا چه حکم فرماید در باب انها که از بهر فردوسی
فرستاده بود سلطان چون خبر وفات وی بشنید بغایت
غمگین شد و دست تحیر بدندان گزیدن گرفت و بسیار
بگریست بعد ازان جواب فرمود که ان مالها را بمیراث
گیران و متعلقان فردوسی بسپار و خود باز گرد رسول
سلطان همچنان کرد که سلطان فرموده بود باز گشت
و روایتی دیگر چنین است که همشیرهٔ فردوسی گفت چنانچه
برادرم قبول نکرد و ما نیز نمیخواهیم و رسول آن مالها بخدمت
سلطان برد و این کتاب شاهنامه ازو یادگار ماند و اندر
جهان منتشر شد و مردمان گرد کردند
و میکنند و می نویسند والسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدك يا من لا يحيط بجميع نعمه عدد ، ولا ينتهي تضاعف قسمه الى امد
ونصلي على نبيك المؤيد والمؤيد وعلى اله واصحابه الهداة الادلاء الى
الهدى والرشد فهذه رسالة في الحساب مرتبة على مقدمة وعشرة
ابواب الحساب علم يستعمل منه استخراج المجهولات العددية من
معلومات مخصوصة ، موضوعه العدد الحاصل في المادة تحاقيل ومن
ثمة عد الحساب من الرياضي ، وفيه كلام ، والعدد ، قيل كمية تطلق على
الواحد ، وما تألف منه فيدخل الواحد ، وقيل نصف مجموع حاشيتيه ،
فيخرج ، وقد يتكلف لادراجه بشمول الحاشية الكسر ، والحق انه ليس بعدد
وان تألف منه الاعداد كما ان الجوهر الفرد عند مثبتيه ليس بجسم
وان تألف منه الاجسام ، وهو اما مطلق فصحيح او مضاف الى ما يفرض
واحدا فكسر ، وذلك الواحد مخرجه ، والمطلق ان كان له احد الكسور
التسعة او جذر فمنطق ، والا فاصم ، والمنطق ان ساوى اجزاءه
فتام او نقص عنها فزائد او زاد فناقص ، ومراتب العدد واصولها
ثلاثة آحاد وعشرات ومئات ، وفروعها ما عداها مما لا يتناهى
وتنعطف الى الاصول ، وقد وضع حكماء الهند الارقام التسعة المشهورة
١٢٣٤٥٦٧٨٩ **الباب الاول** في حساب الصحاح زيادة عدد
على آخر جمع ونقصه منه تفريق وتكريره مرة تضعيف ومرارا بعدة
آحاد آخر ضرب وتجزئته مثنى وبين تنصيف ومثنى وثلاث بعدة

آحاد

آحاد آخر قسمة وتحصيل ما تألف من تربيعه تجذير ولنورد هذه الاعمال
في فصول ان شاء الله تعالى **الفصل الاول** في الجمع ترسم العددين المتحاذيين
ونبدأ من اليمين بزيادة كل مرتبة على محاذيها فان حصل اقل من
عشرة ترسمه تحتهما او ازيد فالزائد او عشرة فصفرا حافظا في الاول للعشرة
للعشرة واحدا لتزيده على ما في المرتبة الثانية او ترسمه بجنبه ان
خلت وكل مرتبة لا محاذي لها عددا فانقلها بعينها الى سطر الجمع وهذه
صورته وان تكثرت سطور الاعداد
فارسمها متحاذية المراتب وابدأ من اليمين
حافظا لكل عشرة واحدا كما عرفت وهذه صورته **واعلم** ان التضعيف
في الحقيقة جمع المثلين الا انك لا تحتاج الى رسم المثل بل تجمع كل
مرتبة من يمينها الى مثلها كأنه بحذائها وهذه صورته
ولك الابتداء في هذه الاعمال من اليسار الا انك تحتاج الى المحو والاثبات
ورسم الجداول وهو تطويل بلا طائل وهذه صورتها

واعلم ان ميزان العدد ما يبقى منه بعد اسقاطه تسعة تسعة وامتحان الجمع
والتضعيف بجمع ميزان المجموعين او تضعيف ميزان المضعف

واخذ ميزان المجتمع فان خالف ميزان الحاصل فالعمل خطأ **الفصل الثاني**
في التضعيف تبدأ من اليسار وتضع ضعف كل تحته ان كان زوجا
والصحيح من ضعفه ان كان فردا حافظا لكسر خمسة لتزيدها على ضعف
ما في المرتبة السابقة ان كان فيها عدد وعينه الواحد وان كان واحدا
او صفرا وضعت الخمسة تحته فان انتهت المراتب ومعك كسر
فضع له صورة النصف هكذا
ولك ان تبدأ من اليمين   راسما للجداول
على هذه الصورة

والامتحان بتضعيف ميزان النصف واخذ ميزان المجتمع فان خالف
ميزان المنصف فالعمل خطأ **الفصل الثالث** في التفريق تضعهما
مرة تبدأ من اليمين وتنقص كل صورة من محاذيها وتضع الباقي
تحت الخط العرضي فان لم يبق شيء فصفرا وان تعذر النقصان
منه اخذت واحدا من عشراته ونقصت منه ورسمت الباقي فان
خلت عشراته اخذت من مائته وهو عشرة بالنسبة الى عشراته
فضع فيهما منه تسعة واعمل بالواحد ما عرفت وتمم هكذا
ولك ان تبدأ من اليسار هكذا   والامتحان
بنقصان ميزان المنقوص   من ميزان
المنقوص منه ان امكن   والا زد عليه

عليه تسعة وتنقص فالباقي ان خالف ميزان الباقي فالعمل خطأ
الفصل الرابع في الضرب وهو تحصيل عدد نسبته احد المضروبين
اليه كنسبة الواحد الى المضروب الآخر ومن هنا يعلم ان الواحد لا تاثير له
في الضرب وهو ثلثة مفرد في مفرد او في مركب او مركب في مركب
والاول اما آحاد في آحاد او في غيرها او غيرها في غيرها اما الاول
فهذا الشكل متكفل به واما الاخيران فرد فيهما غير الاحاد الى ما يتميها
منها واضرب الاحاد في الاحاد واحفظ الحاصل ثم اجمع مراتب
المضروبين واسقط المجتمع من جنس متلو المرتبة الاخيرة ففي ضرب
الثلثين في الاربعين تبسط الاثني عشر مايت اذ المراتب اربع
والثالثة مرتبة المآت وفي ضرب الاربعين في خمسمائة تبسط
العشرين الوفا اذ المراتب خمس واما الثاني والثالث فاذا
حل المركب الى مفرداته رجع الى الاول فاضرب المفردات بعضها
في بعض واجمع الحاصل وللضرب قواعد لطيفة تعين على استخراج
مطالب شريفة **قاعدة** فيما بين الخمسة والعشرة تبسط احد المضروبين
عشرات وتنقص من الحاصل مضروب فضل العشرة على
المضروب الآخر مثالها ثمانية في تسعة نقصنا من التسعين
مضروب التسعة في الاثنين بقي اثنان وسبعون **قاعدة** تجمع
المضروبين وتبسط ما فوق العشرة عشرات وتزيد على الحاصل
مضروب فضل العشرة على احدهما في فضلها على الآخر مثالها
ثمانية في سبعة زدنا على الخمسين مضروب الاثنين في الثلثة
قاعدة في ضرب الاحاد فيما بين العشرة والعشرين تجمع المضروبين

وتبسط الزائد على العشرة عشرات ثم تنقص من الحاصل مضروب ما بين
المفرد والعشرة في الاحاد التي مع المركب مثالها ثمانية في اربعة
عشر نقصنا من المائة والعشرين مضروب الاثنين في الاربعة **قاعدة**
في ضرب العشرة والعشرين بعضها في بعض تزيد احاد احدهما على مجموع
الآخر وتبسط المجتمع عشرات ثم تضيف اليه مضروب الاحاد في الاحاد
ومثالها اثنى عشر في ثلثة عشر زدنا على المائة والخمسين ستة **قاعدة**
كل عدد يضرب في خمسة او خمسين او خمسمائة فابسط نصفه عشرات
او مات او الوفا وخذ للكسر نصف ما اخذت للتصحيح مثالها ستة
عشر في خمسة الجواب ثمانون او سبعة عشر في خمسين فالجواب
ثمان مائة وخمسون او تسعة عشر في خمسمائة فالجواب تسعة آلاف
وخمسمائة **قاعدة** في ضرب ما بين العشرة والعشرين فيما بين العشرة
والمائة من المركبات تضرب آحاد اقلهما في عدد تكرار العشرة
وتزيد الحاصل على اكثرهما وتبسط المجتمع عشرات وتزيد عليه مضروب
الاحاد ومثالها اثنى عشر في ستة وعشرين زدت الاربعة
على الستة والعشرين وبسطت الثلثين عشرات وتممت
العمل حصل ثلثمائة واثنى عشر **قاعدة** كل عدد يضرب في خمسة
عشر او في مائة وخمسين او في الف وخمسمائة فزد عليه نصفه
وابسط الحاصل عشرات او مات او الوفا وخذ للكسر نصف
ما اخذت للتصحيح مثالها اربعة وعشرون في خمسة عشر الجواب
ثلثمائة وستون او خمسة وعشرون في مائة وخمسين الجواب ثلثة
الاف وسبعمائة وخمسون او سبعة وعشرون في الف وخمسمائة

فالجواب

صداقتمزده عديم النحو بلدر دل وجان ملتزم خدمت
خلوصلري شام وسحرادای وظیفهٔ ثنالري مظهريهٔ
صورت برات وفات ومهر مهرلري زبوندكره
صفحات ايام حيات قلنديغي جريدهٔ فريدهٔ خاطرلرنده
مسطور ومقيد درطرف شرف منابرندن خبر مسرت
اثر ورود بنه كبينه سامعه آماده وكفهٔ ميزان ديده
كشا وايكن اول جناب عالي همم ومنسوخ رزار باب
رقم اولان خواجه كي مكرميهٔ زادهٔ دفتر حساب امالي
حساب ورانس امال آمال روش كتاب اولان
دستكاه بلند جاه محاسبهٔ اول تفويض بيورلديغي
اخبار يكه في الاصل ورود قافلهٔ مطالب دل وجاندر
دريچهٔ رباط مسامعه ده بارگشاي بشارت اولدقده
خزاين اندرون وبيرون دار الملك بدن اولان
حواس ظاهره وباطن نقود نامعدود ذوق ونشاط
ايله مالامال ولمثدر بيت نه مژده در بوكه مضمونيدر
كشايش بخت نه مژده در بوكه مقياسي دولت
بيدار نوبت طلك قدوم ميمنت لزومنه غلبهٔ شوقدن
ناشي هامي آزر وايله بياده مقابله يه شتابان وعهدهٔ
التزام اخلاصمزده جملهٔ موقوف بدن نقرهٔ اشك
سرورآگين خدمت شكريه دان فلنوب برمدتدن
بر واستيلاي تكاليف شاقه اندوه خانهٔ دلدن

كريختهٔ اولان ذوق وشوق اعاده وغم والم وكدر فرونهاده
قلنمشدر حقا كه بو نقش دلفريب حجت امانى وبو رسم
مرغوب صحيفهٔ زيب كه صحيح تذكرهٔ شادمانى در چكيده
خامهٔ تقدير اولوب دار الانشاى الطاف الرميوب
رسيده اولديغى مسلمدر زمرهٔ استحقاقلرى اولان
برات نشاطدن بو هوادارلرى دخى حصه دار اولمغله
شاهد اميدى دركناره محل بولمق قدر انشراح دل
الويرمكين دست شكر دركاه بارى يه ادا ايدهقالوب بلوب
تفاوت حسنهٔ شكر وسپاس كسر ميران اعمالده چك
مرتبه ازدياد بولمشدر بو خصوصده اولان عبارت تقدير
اخلاص درون نقرهٔ اختصاص مقابله طبع دقيقهٔ
سنجلرينه حواله قلندى عنقريب بو معاملهٔ قلميه ملاطفهٔ
كلاميه يه مبدل اولوب محاسبهٔ اشتياق بالمصافحه
كندولرايله كورلمك تبشيرى خدمت فرمان كارخانهٔ
امكان اولان خداى لايزالدن رجا اولنور باقى
همينه دفتر آمال رسيده باد

وضعيتنو نورمبحهٔ ابتهاجم عزيز مكرم افندم اوغلم سلطانم
حضرتلرينك مجلس بضايع محامد اوصاف ومصدر
بنابيع مكارم اخلاق اولان نادى رفيع القدرلرينه
تعظيمات وافيه وتكريمات كافيه يه مقرون دعوات

كامل

كامل ونجابات شامله نثارى ضمننده معروض داعى
بى اختيارى بودركه نميقهٔ رسان شيخ حسين افندى
داعيلرى بضاعهٔ آسايش متاع امانيمه فداد
مزارع آمالين نهر فراقدن اسقا ايده كلمكش
داعيلرى اولوب حالا انقلاب كونهٔ دولاب
قدر اقتضاسيله بوستان احوالنه عارض اولان
جفانى ترطيب داعيه سيله مقسم الارزاق جاجتمندان
اولان دولت عليه ابدها الله تعالى جانبنه توجه وجهه
ضراعت ايدوب جناب سعادتده وسيلهٔ اكتساب
شرف وصول اولمق اوزره سيله بو داعيكزدن
شفاعت جوا اولملره ابرامى خدمعتادى تجاوز
ايتمكين كستاخانه تحريره اجترا اولندى قسمنجانهٔ
ازليده معين اولان حصهٔ لايقسنك ظهورى
جريدهٔ مفتاح نفس شريفكزه موقوف معنى
ضمير حقيقت شناسكزه ناپوشيده در اولبابده
لطف جناب

سعادتلو اوغلم سلطانم اغاى جليل الشان
حضرتلرينك پيشگاه معالى دستگاهلرينه مراسم تعظيم
وتكريم برله فرايد تحيات اجابت مناصص الخاص الخاف
واهدا اسيله نموده مخلصدرکه حق سبحانه وتعالى

شوکتلو کرامتلو عظمتلو مهابتلو افندم پادشاه
ستاره سپاه حضرتلرینک وجود همایونلرین
خطالردن مصون و محفوظ و پیوسته جناب معالی
نصابلرین انظار تتابع التفات شاهانه لریله ملحوظ
ایلیه بنم سعادتلو و علملو آغای الجلیل الشان
حضرتلری ذات مکارم اسمالرندن فروزان اولان
برات رسوالری عکس انداز طبع همایون جهانداری
اولمغله رتبهٔ والای سلحداری ایله شانلری ترفیع بیورلیوب
گوش زدهٔ مخلصلری اولوب اکتساب انواع انشراح
خاطر اولمشدر الله تبارک و تعالی رتبه گزینی متیمن
و مبارک ایلیوب باعث استجلاب رضای یمن
اقتضای تهنیت اولان تر پسندیده یه توفیقن
قرین حال و دائما پرتو نوازش خسروانی ایله تکمیلهٔ
الکلیل اقبالترین مهر سپهر کاه اجلال ایلیه سلحشور شهریاری
سلیمان آغا بنده لری اولطرفده خرام ایتمکله تشییدی
قواعد وداد ایچون مکتوب اخلاص معا و تحریر و فرستاده
نادی سعادت مصیرلری قلمنه ران شاء الله تعالی لدی
شیمهٔ کریمه لری مقتضاسنجه جابت اخلاص منافیلری
خاطر عاطرلرندن دور و مهجور بیورلمق مامولدر باقی
همیشه ایام سعادت کامران دائم باد

فضیلتلو پرتو باصرهٔ آمالم افندی حضرتلرینک نیمرتبه
رونق تهنیت اولان نادی لطافت پرستلرینه غلبهٔ
انجذاب ملتشوقانه دن ناشی و رسوم تکلفات عادیه دن
عاری دعوات اجابت بنداهاسی ضابطهٔ پرسش
فضائل سمیرلرینه تذییل سیاقنده بر داشتهٔ داعی
ثناوری بو درکه پیام رحشنخای عافیتلرینه دریچهٔ کلمت
مشتاقانه حمپازکش انتظار ایکن ترجمان محکمه چلب
بنده لری ایله فرستاده بیوریلان ملطفهٔ مسرت انگیزلری
ینبوع خلوص قدیمه واسطهٔ تقویت انفجار جدید اولوب
گشتزار دعالرینه اولدن افزون ادارهٔ سقایهٔ زبان
اولندیغی ذائقهٔ عرفانلرینه حواله اولنمشدر بنم نور دیده
حیاتم روز و روز دنمیقهٔ انیقه گزک فرداسنده عزمنه
آماده رهرو بولنمغین بین المغرب والعشا بو ورقهٔ
مختصر تحریرینه فرصت امکان اولوب فرپیازدهٔ ظهور
اولان عزل ساده مجلس شریفه فرستاده اولنمشدر

سعادتلو سماحتلو قرهٔ عین اعالی و پرتو شارق
معالی سلطانم حضرتلرینک نسخهٔ تهنیت برین و سمنک
نقش علیتین اولان دیوان خانهٔ معالی آیین اعالی
نشیندسی پایگاهینه وضع شکوفه دان رنگارنگ
دعا و ثنار جواهر گوناگون ثنا و بلند عرضه داشت

داعی نیاز باری بودر که تعبیرات تکلف آمیز رسمیهٔ مشهوره
ایله خدمتگذاری دعا مقامنده اولدیغم بابی استعمال
دعانامه رساندن نامی طی کرده لسان اختصار قیلندیغی
اعتذار و استغفاردن صکره نجم نور دیده مباهاتم سلطانم
حضرتلری بدبد خیال اشتیاق نشان روز مقیم سنده
سعادتکز اولدیغی شهادتکزده ضمیر انوریکزه در خصوصا سعادتلو
دولتلو آصف کریم الخصال صدر سابق جمیل الحال
والمقال وزیر صاحب کمال محمد پاشا حضرتلری مخدومکز
خطهٔ حلبه تشریف ایلدکلری آنادن برو اکثرا و فائده محامد
فطریه و محاسن ذاتیه و مکارم جلبیه کز زبور مجلس
گفت و شنید قلنمق ایله سلطانم حقنده اولان غلبهٔ علاقهٔ
اخلاق و رابطهٔ صدق و داد اختصاص صدری حد بیاندن
گذران جناب حق ایدرده و سلطانمی دخی وقایهٔ الحفظ
ربانیسنده بالغ نصاب زندگانی و واصل درجهٔ کامرانی
و آمالی ایلیه آمین نجم نور باصرهٔ حیاتم سلطانم جبلی زمان
اولدی صحاب عنایت نامهٔ اصفانه لرندن نائل
رشحات التفات اوله مدق اگرچه خطهٔ ارض روم
مسافهٔ بعیده اولدیغی خاطر مشتاق مایهٔ تسلیت
اولمده ورا قابر ایکی دفعه اول طرفدن کاروان نوارد
ایدوب التفات نامهٔ علیه کزه امیددار ایکن بر ظهور
ایتمه و کندن دل انتظار کشیده مز کلمات تسلیتهٔ فریفته

اولمق

اولمق مرتبه لرندن قالمشدر خصوصا مکرر آنتشیر قدومی
لسان وعد ایله زبور گوش انتظارمز اولان کورجی
بچهٔ معهوده نک امید قدوم و میل بیک جانلمز کاروانه
استقبال ایتدکجه محصل جلب بیک جانلمزی نظر قائیله
استقبال ایتمده در الله اعلم کورجی معهوده نک
صقالی کندونک بو طرفه وصولنده مقدم گلمک
احتمالی غالب کوریتور اما امیددارم که بو دعانامه
وصولندن مقدم کورجی بچه بو طرفه واصل و لمقدنه منده
لک بو داعیکز جانبنه راجع اوله آمین نجم دولتلو
سلطانم حضرتلری هنگام مفارقتدن صکره بوزغاندن
متجاوز آثار فقیرانه مز ظهور ایتدی اما عجالةً جمله نک
تحریرینه مساعده اولمامغین چند روز باغچهٔ فقیرانه
کتابتش خاطر ثمره سی اولان چند غول خاک
عرتنه ارسال و اهدا اولندی ان شاء الله قریبا تمامی دخی
عرض اولنور نجم دولتلو سلطانم اگرچه سؤال گستاخانه در
اتما دفع شبهه ایچون ارتکاب تحریر اولندی بزم خواجه
تاریخی نسخه سی بونده بوسنه بولنه میوب بعض خدام
بنده گرک سلطانمک میانه گشبنده یاخود دیوان افندیسی
اوعلیم قولکزده سهو ایله گتمک احتمالی معناسنی ویرملریه
بو دعاجیکزی تحریره قوعید دارسنه حد اشتباه بیورلمق
بابنده لطف و احسان امر و فرمان دولتلو سلطانمکدر

حضرتلرینک نادیٔ عزّ و اقباللرینه انواع تعظیمات صادقانه
و اقسام تکریمات متوافقانه ایله درجهٔ قبوله موصول
اوله جق دعوات سریع التأثیر و عالم قدسده خیّز قبول
بوله جق تحیات عطر پذیر نثارری خلالنده معروض
داعئ ناگزیرلری بودرکه بنم سلطانم حضرتلری اگر بو داعئ
دیرینه لری جانبنه اداره دیدهٔ طغرای التفات و استخبار
بیورلور ایسه الحمد لله هنوز بیضهٔ وجود نزار شکست اولموب
نقش چشم زارمز همای بلند پروازهٔ مقام و قامت
دوتای پیرانه کمز سابقا الف مثال ایکن حالا زلفه
کبی صورتنمای لام اولوب برات مژده اولان سطور
انفاس دعوات شهریاریدن صکره جنات سعادت
نشانک معالی و عالرینه کشیده قلندیغی ضمیر
منیرلرینه ناپوشیده در ذات کریم الصفاتلرندن مشاهده
اولان محبت و اکرام التفاتلری هرجه ایله فراموش
اولنمیوب شام و سحر دعای عمر و دولت و ثنای بلند
همتلری وظیفهٔ اوقاتم ایدکی خدایه عیاندر حضور
شریفه هر بار دعانامه ارسالیله رأس شریفلرین
تصدیعدن شرم و حجاب مانع اولمغین مهردار چلبی اوغلیمزه
تحریر ایتدیکمز مکاتبده بو داعیکز طرفندن خاکپای
سعادتکرده ادای مراسم دعا ایله توکیل و توصیه اولندیغنک

ابلا

بسم الله وبحمده والصلوة على نبيه واله اما بعد معلوم اولسونکم
لغت فارسیه ادوبه ده مصادرك اواخری نون ساکنه اولور
نونك ماقبلی یا دال مفتوحه یا تاء مفتوحه اولور دالك ماقبلی
یا الف اولور اکا مصدر دالی الفی دیرلر دادن کبی یا ماقبلی
مکسور یا ساکنه اولور دیدن کبی کورمك معناسنه اکا مصدر
دالی یائی دیرلر یاخود ماقبلی مضموم واو ساکنه اولور اکا
مصدر دالی واوی دیرلر دویدن کبی قاچمق معناسنه یا راء
ساکنه اولور کردن کبی اتمك معناسنه واکا مصدر دالی رائی
دیرلر یاخود نون ساکنه اولور اکا مصدر دالی نونی دیرلر کندن کبی
قوپارمق معناسنه اما اولمق دکلمك معنا امدی ویتمك وارلمق
معناسنه شدن وارمق معنا دادن وسکوت اتمك معنا تمزدن
شاذدر وبو قاعده مخالفت بولنان مصادر سائره پهلوی در
اما تادن اول یا سین ساکنه اولور اکا مصدر تائی سینی دیرلر
نشستن کبی اوتورمق معنا یا شین ساکنه اولور اکا مصدر تائی

شینی

شینی دیرلر کشتن کبی ضم کاف عربی ایله اولدرمك معنا یا فاء ساکنه
اولور رفتن کبی کتمك معناسنه واکا مصدر تائی فائی دیرلر یاخود
خاء ساکنه اولور اما بو خانك ماقبلی یا الف اولور انداختن کبی اتمق
معنا یاخود ماقبلی مکسور باء ساکنه اولور ریختن کبی یا ماقبلی مضموم
واو ساکنه اولور دوختن کبی دکمك خیاطت معنا وبونلره مصدر
تائی خائی دیرلر ما بختن بشمك وتبیرمك معنا بعضیلر شاذ در
دیدیلر اما بو ختن دك محققدر مضارعی بود واولمق دلیلی ایله
باب الماضی ولا معلوم اوله که بو لغتده مذکر ایله مؤنث بر صیغه ده
وتثنیه ایله جمع بر هیئتده اولور بر فعل ماضینك مفرد مذکر غائبی
ومفرد مؤنث غائبه سی مصدر اخرندن نونی حذف ایدوب ماقبلی
ساکنه قلمغه حاصل اولور رفتندن رفت وامدن امد کبی معنیلری
کتدی بر غائب اریا بر غائبه عودت کلدی بر غائب اریا بر غائبه
عودت تثنیه مذکر غائبی وتثنیه مؤنث غائبه سی وجمع مذکر
غائبی وجمیع مؤنث غائبه سی مفردك اخرینی مفترح قلوب
بر نون ساکنه وبر دال ساکنه الحاقله حاصل اولور امدند رفتند کبی
معنالری کلدیلر ایکی غائب ارلر ویاخود ایکی غائبه عورتلر یا جمع غائب
ارلر یا جمیع غائبه عورتلر قتندك معنیسیدر بوکا قیاس اولنه مفرد

مذکر مخاطبی ومفرد مؤنث مخاطبه سی مفرد غائبک اخرینه مکسور
قیلوب بر یاء ساکنه الحاقیله حاصل اولور امدی ودفتی کبی معنی
امدی کلدک سن ای بر حاضر ریاخود ای بر حاضره عورت
ومعنی دفتی هکذا انته مذکر مخاطبی وتثنیه مؤنث مخاطبه سی
وجمیع مذکر مخاطبی وجمیع مؤنث مخاطبه سی مفرد مخاطبک اخرینه
بر دال ساکنه الحاقیله حاصل اولور امدید رفتید کبی معنی کلدیکز
یاخود کتدیکز سیزلر ای ایکی حاضرلر یا ای ایکی حاضره عورتلر
یا ای جمیع حاضرلر یا ای جمیع حاضره عورتلر نفس متکلم وحده
مفرد غائبک اخرینی مفتوح قیلوب بر میم ساکنه الحاقیله حاصل اولور
امدم ورفتم کبی یعنی کلدم وکتدم بن نفس متکلم مع الغیر مفرد غائبک
اخرینی مکسور قیلوب بر یاء ساکنه ایله بر میم ساکنه الحاقیله حاصل اولور
امدیم رفتیم کبی یعنی کلدک برکتدک برامافعل مضارعک مفرد
مذکر غائبی ومفرد مؤنث غائبه سی مصدر دالی الفیدن اخرده کم
نونی والفی حذف ودالی ساکن اتمک ایله حاصل اولور فتادن
فتد کبی یعنی دوشر برغائب یا بر غائبه عورت شمدیکی حالده
یا کله جک زمانده اما دارند دهد وبر بر معناسنه دنداون
زاید یعنی طوغور وطوغور در واجمق واجلمق معناسنه اولان
کشاید

کشاید سماعی دیرلر ومحتملدر که زاید وزایدندن ماخوذ اولوب
زادندن اولمیه وکشاید کشودندن اوله کشادندن اولمیه زیرا
زاییدنده وکشودندن مستعملدر مصدر دالی باییدن اخریدن
نونی حذف ودالی اسکان ویائی اسقاط وماقبلی مفتوح
قلمغله حاصل اولور چکمک معناسنه اولان کشیدندن
کشید کبی یعنی چکر اما ریدندن بنید شنیدندن شنود
یعنی کودر داشیدن سماعیدر مصدر دالی واویدن نونی
حذف ودالی اسکان وواوک ماقبلی مفتوح قیلوب واوی
الف ایله یامفتوحه یه قلب اتمکله حاصل اولور وبودندن
دباید کبی یعنی قبار اما ضم قا ایله فرودندن فتح قا ایله فراید
سماعیدر مصدر دالی دائی ده ینه نونی حذف ودالی اسکان
ورائی مفتوح قیلمغله حاصل اولور اصمارلمق معنا سنه اولان
سیردندن کیرد کبی یعنی اصمارلر اما کردندن کند سماعیدر
وبردندن بانک ضمیله برد یانک فتحیله سماعیدر ضم یا ایله
بریدنک مضارعته ملتبس اولمدن ایچون مصدر دالی
نونین مصدرک اخرندن نون حذف ودال ساکن ونونی
مفتوح قیلمغله حاصل اولور صاچمق معناسنه اولان انشاندندن

انثاند کبی یعنی صاچار ومصادر سماعینك مضارعلری دخی سماعیدر

امدندن ایدسدندن شود زدندن غرددندن کلور مصدر تائی

حاینك نونی حذف تادال ایله قلب وساکن وخاذ ایله منقلبه ومفتوح

قلنمغله حاصل اولور انداختندن انداز کبی تادال ایله اما بخندن بزد

فتح بای عجمیله ویبردکلری سماعیدر قیاس اولان اصلنه نظرا بوزد

اولمقدر مصدر تائی سینیده مطلقا سماعیدر لیکن اکثر نونی

حذف وتادال منقلب وساکن قبلندقدنصکره سین یا مفتوح

قیلنور نویسندن نوید کبی یعنی یازار یاخود حذف اولنوب

ماقبلی مفتوح قیلنور رستندن زند کبی یعنی بفیش ایلر یاخود

هایه مبدل اولوب مفتوح اولور خواستندن خواه کبی یعنی دیلر

یا یایه تبدیل اولنوب مفتوح قیلنور بره مك معناسنه اولان پیراستندن

پیراید کبی ومقتضای سماعیله باغلمق معناسنه بستندن بند واوزمك

واوزولمك معناسنه کستندن کاف عربینك وسین اولك ضمی

وثانینك سکونیله کسلدی فتح سین ایله نشستن ورشتن رشنید

یعنی اشیدر رستندن ضم را ایله روید یعنی بیتر جستندن طرملمق

معناسنه خارو وطلب معناسنه جستندن جوید ضم جیم ایله وصچرامق معنی

فتح جیم ایله جستندن جرد ضم جیمیله وقالمق معنیسنه جاسندن

حذو کلور

خذو کلور مصدر تائی شنیده دخی سماعیدر بونده دخی اکثر نونی

حذف وتائی دال قلب وساکن قیلندقدنصکره سین یا مفتوح قیلنور

اولدرمك معناسنه ضم کاف عربیله کشتندن کشد کبی یاخود اکثر لامه مقلوب

اولوب مفتوح اولور صالی ویرمك معناسنه کسر ها ایله هشتندن هلد کبی

وبالاستماع دونمك واولمق معناسنه فتح کاف فارسیله کشتندن کرددر

واکمك زروع معناسنه کسر کاف عربی ایله کشتندن کادر واصلنمق معناسنه

اغشندن اغادر کلور لیکن بوشین رایه مقلوب اولوب مفتوح قلنمسی

قیاس کبی بك اکثردر داشتندن دارد کبی یعنی طوتار نوبستنك

مضارعی مرادفی اولان نوشتنك نبشتنك مضارعیدر مغنیدر

مصدر تائی قایتده نیه نونی حذف وتائی داله مقلوب وساکن

قلدقدنصکره فا بایه تبدیل اولنوب مفتوح قلنمغله حاصل اولور

بولمق معناسنه یافتندن یابد کبی یعنی بولور وبعضی فا حالی اوزره

مفتوح قلنور اورمك شیخ معناسنه یافتندن یافد کبی اما

شکفتندن شکوفد رفتندن رود یعنی کیدر وسوبورمك معناسنه

ضم را ایله رفتندن روید سماعیدر فاحفظ اسم مفعول ماضی

مفرد غایبك اخرینه برها رسمیله الحاقیله حاصل اولور اکین

اکمك معناسنه کشتندن ماضی مفرد غایب کشت اولوب اسم مفعول

كشنه اكلمش اكين معنا اولدوغی كبی لكن معلوم اولملی دركه بو صيغه
صيغه اسم مفعول اولدوغی ماضی محكی صيغه سی دخی اولور
ماضی محكی ديو ايندی دی به جك محلده اتمش ديو تعيين اخر
اولنانه ديرلر مثلا اكين اكدی ديمك معنا اولان كشت لفظنك
اخرينه برهاء رسم الحاق ايدوب واكلمش الكن معنا اولميوب
بلكه اكين اكلمش معنا استعمال اولندیغی كبی قنغطن اما اسم فاعل
مضارع مفرد غايبك اخرينه برهاء رسم ووالندن اول برنون
ساكنه كتوردوب دالی مفتوح قلمغله حاصل اولور كوردن مصدرنيك
مضارعی كنذو اسم فاعلی كننده اولديغی كبی وفعل مضارعك
سائر تصادمی ماضينك تصادمی كيبد ليكن اخرندن دالی
حذف اتمك شرطيله امر غائب مضارع صيغه سی اوزده
اولوركندو ديرلر اتسون معناسيين مراد ايدرلر وبعضا مقام
تضمن مضارع مفرد غائبك دالندن اول برالف ارسال ايدرلر
كذار ديرلر اما سائر تصادفنده دكل وبونلری نهی غائب
قلمق مراد اولنسه اولدرينه برنون مفتوحه كتوردلر وامر
غائب مضارعك اولنه بريابدلم لفظی زياده اتمكله دخی
حاصل اولور بايدكه كنذكنی اتسون ومضارعك اولنه
بااخرينه

بااخرينه بركو لفظی زياده اتمكله ده حاصل اولور كدكنذ وكنذ كوكی
وبو صيغه لرده تصريف ينه مضارعلرده اولور وبونلرين نهی
غائب قلمق مراد اولنسه مضارعك ادايلنه برنون مفتوحه زياده قيلنور
نكنذ نكنا دبايدكه نكنذ وكدنكنذ ونكنذ كوكبی يعنی اتمسون وامر غائب
امر حاضرك اولنه دبا اخرينه بركو لفظی زياده اتمكله دخی
حاصل اولور كوكن وكوكبی يعنی اتسون برغائب اريا برغائبه
عودت وبونلرك تصارفی امرلرده يعنی لفظلرنده اولور
تصريف امر حاضر وجهی اوزره كما سمی وبونلری دخی نهی غائب
قلمق مراد اولنمسه امرلرك اولدرينه برضم مفتوحه زياده قيلنور كومكو
ومكن كوكبی يعنی اتسون وامر حاضر مضارعك اخرندن دالی
حذف وماقبلی ساكن قيلمغله بيدا اولوركندودن كزكبی يعنی ايتسن
ای برحاضر وياخود ای برحاضر عودت وبو امر حاضرك
تثنيه مذكر مخاطبی وتثنيه مؤنث مخاطبه سی وجمع مذكر
مخاطبی وجمع مؤنث مخاطبه سی مفرد مخاطبك اخرينه برياء
ساكنه ايله بردال ساكنه الحاق واخری مكسور قلمغله حاصل
اولوركيته كبی يعنی ايدك سز ای ايكی حاضر وياخود ای ايكی
حاضر عودت باخود ای جمع حاضر اولر باخود ای جمع

حاضره عورتلر دخی معلوم اولسونکه برکلمه مجهول قلمق مراد
اولنسه اول کلمه نک اسم مفعولنی اخذ ایدوب شدن بابندن اون
کلمه نک جنسنی کندویه الحاق ایتمکله اولور مثلا دانست فعل
ماضی در بلدی معناسنه بونی مجهول قیلوب بلندی معناسین
افاده ایتمک مراد اولنسه بو کلمه نک اسم مفعولی دانسته در
و بو کلمه نک جنسی که ماضی در شد در اکا الحاق ایدوب
دانسته شد در سک یعنی بلندی ودخی سندن اولور
مثلا دانسته گشت دخی دیرلر بو معنایه و برکلمه لازم ایکن
متعدی قلمق مراد اولنسه اول کلمه نک مضارعین بولوب
دالنک ماقبلنی مکسور قیلوب اول دالدن اول بر یاء ساکنه
الحاقیله بر مصدر دالی یائی واول مصدرلک ماسندن
اول اولان حرفی مفتوح قیلوب بر الف ایله بر نون مکسوره
زیاده قیلوب اشبو مصدردن اول کلمه ایی اخذ ایتمه لی در
مثلا رنجت دوکدی دیمک دوکدو دری دی به جک
اولسا لک بونک مضارعی دیرد و رمصدر معموله سی دنریدن
الف ایله نون کلدکده دیزانیدن اولوب ماضیسی دیزانیده اولوب
توکددی دیمک اولور وقس علی هذا سائر و برکلمه معلوم

ایکن مجهول

ایکن مجهول قلنمق مراد اولنسه طریقی اول کلمه نک
اسم مفعولنی اخذ وشدت و یا خود شدن معناسنه
اولان بر مصدردن اول کلمه مثلو برکلمه دیگر اخذ ایدوب
اول اسم مفعوله الحاق ایتمکدر مثلو دانست فعل ماضیدر
بیلدی معناسنه سن دیله سنکه بلندی معناسین
افاده ایدسک دانست کلمه سنک اسم مفعولی دانسته در
اخذ ایدوب شدندن دانست مثلا کلمه شد در دانسته یه
الحاق ایدوب دانسته شد دیوب بلندی معناسنه استعمال
ایدرسین دد یکران همجنان اند ودخی معلوم اولاکه
مصادر ایکی قسم اولوب برقسمی مصدر مفرددرکه ایکی کلمه دن
ترکب ایتمیه باد االذکر مصادر کبی ایکنجی قسمی مصدر مرکبدرکه
ایکی یاز یاده کلمه دن ترکب ایدوب برمعنی و یریله بوسه
زدن گبی او پمک معناسنه دراغوش کردن گبی قوچمق
معناسنه اما بونوعک اخرجزئی مصدر اولملی در
اجزا سائرسی نه اولورسه اولسون و برکلمه نک اسم
فاعلنه یا کردن یا کردن معنیسنه بر مصدردن اول
کلمه نک مثلنی اول اسم فاعله الحاقیله اول کلم متعدی

اولور داننك كرد داننك ساخت كبی ایكیسی دخی بیلدیردی
معنادر وبزم تعدیه دن مراد و منزلازمی تعدیا ایله متعدی
مفعول اخر تقدیم دن اعم و باب الاعراب معلوم اولا كه
بولغتده هر نقدر كلمه وار ایسه ادا اخری ساكن اولور
الا برتاج محلده دكل اولكی بر كلمه نك اخرنده هاء وسمیه
اولسه اول كلمه نك اخری مفتوح اولور الاجه دكم
لفظلرنده مكسور مستعملدر كیم نه معناسنه ایكنجی بر كلمه
كلمهٔ اخره مضاف اولدقده مضافك اخری مكسور اولور
فرزند شاه كبی یعنی شاهك اوغلی اوچنجی بر كلمه كلمهٔ اخر
اوزره عطف اولندقده معطوف علیهك اخری مضموم
اولور و بر كلمه نك اولنده بر همزه بولنسا اول همزهٔ اسقاط
دائیا قیاسدر اما اسقاط اولندقده اول همزه نك مابعدی
ساكن و مبتداء بها و ساكن ایله ابتدا متعذر و یا متعسر
اولمغین اكا بر حركه ویرمك مراد اولندقده اكر اول همزه
محذوفه یا خود اول حركه ویرمسین مراد ایتدیكمز حرف
مبتداء بها نك مابعدی مضموم ایسه اول حرف ضم ایله
حركه دبر بلور و الا كسر ایله تحریك اولنور حركم افتادنك

محققی

محققی فتادن اكنونك مخففی كنون واستره نك محققی
ستره واسترك مخففی سیزه وافغانك مخففی فغان
اولدیغی كبی و بو حرف مبتداء بها نك طرفینی مضموم
اولمدیغی وقت فتحله حركه ویرمك ده مسموعدر
افسانه نك مخففی فسانه اولدیغی كبی اكر همزه محذوفه نك
مابعدی متحرك ایسه كندو حركه سی اوزره ابقا اولنور
ابو الهوسك مخففی بو الهوس اولدیغی كبی ودخی
مصدر معناسی مجرد امر حاضر صیغه ایله حاصل
اولور سوز دكذار كبی و امر حاضرك اخرینه ماقبلی مكسور
و بر شین ساكنه الحاقیله دخی حاصل اولور سوزش
و كذارش كبی جمله سی یانمق وارمق معناسنه و امر
حاضرك اخرینه بر هاء رسمیه الحاقیله دخی حاصل اولور
ناله كبی اكلمك معناسنه باب وصاف تركیبی امر حاضر
كلمهٔ اخر ایله مركب اولدقده امر حاضر اسم فاعل معناسنه
اولور با اول كلمه معناده مفعول اولور و لكش كبی یعنی
كوكل چكیجی معناسنه اولور با اول كلمه یا خود امر حاضر
اسم مفعول معناسنه اولور با اول كلمه نك معناده

منعلقاتندن برسی اولور سایه برولفظدن برودن برودد
معناسنه اولوب سایه معناده مفعول فیه اولوب مجموعی
سایه ده بسلنمش معناسنه اولدیغی کبی وبعض کره ایکی کلمه
بربریله مرکبا اولوب یا اول ایله موصوف ثانیسی مغلوب
یاخود اول مشابه ثانیسی مغلوب معناسی مراد اولنور اول
مثال کندکس کبی یعنی قوقجی کلی ثانیه مثال ماه دو کبی
یعنی ای کبی یوزلو باب الحروف الف اخر کلمه یه لاحق
اولوب حرف ندا اولور خدایا کبی یا الله معناسنه
وایکی کلمه میاننه توسط ایدوب اولدن ثانیه
توسل ایچون سراسر سراپا کبی یعنی باشدن باشه
وباشدن ایاغه وایکی امر حاضر میاننه توسط ایدوب
مجموعندن مصدر مدام معنی سبن اناده ایلر نوشا
نوش کبی شرب مدام معنی سنه وبعض کره وزن ایچون
کلمه اخرینه کلور گفت دی یه جك محلده گفتا دیمك
کبی وبر امر حاضرك اخرینه لاحق اولوب صفت مشبه
واسم فاعل ومبالغهٔ اسم فاعل معنالرینه قبلا ردا
ناشناسا کبی وبو الفده صکره برنون ساکنه دخی

لاحق

لاحق اولورنیه بو معنالره تحویل ایدرلر زان دکر یا زکی
وبو الف ایله نون اسماء ذوی العقول
اواخرینه لاحق اولور جمع قیلور
تمت

۲۲

بسم الله الرحمن الرحيم

امابعد ما وجب علينا بنى ياخود بسمله وحمدله وصلوه لـه بى ادادن صكره
ديمكدر بنداانكه ارباب صناعت عروض بدانوكى تا استقباله خاص قيلمق
ايچون اوّل امره داخل اولور وزبان فارسيده تحسين لفظ ايچون هر امرك اوّلنه
ادخال اولنور دان فعل امر مفرد مخاطب بيل ديمكدر اعلم معناسنه كه
حرف بيان اولور وحرف رابط صفت اولور ارباب ربّك جمعيدر اصحاب
معناسنه صناعت صادك كسريله اهل صنعتك پيشه لرى اسلوب عجم اوزره
تاطويل ياربلور عروض اصطلاحده بركره بو علمه بركره بيتك مصراع
اوّلنك جزء اخرينه اطلاق اولنور امالغتده ناحيه معناسنه كلور وناحيه
حجازده خاصةً اطلاق اولنور بوكاكوره وجه تسميه بو عروض دخى علومدن
ناحيه مقامنده در وقيلدن يا پلش اوك وسطنه قودقلرى خشبه يه ده اطلاق
اولنور بوكاكوره وجه تسميه عروضه كاهيجه علل عارض اولدیغندن دينلمشدر
وغيمه دخى اطلاق اولنور بوكاكوره وجه تسميه زيرا بو علمك كثرت جهات واصطلاحدن
ادراكى مشكل اولدیغندن تسميه اولنمشدر غيمك دخى ادراكى واكا وصول مشكل اولدیغى
كبى خفى اولميه كه عروضك حدّى وموضوعى واردر اما حدّى بر علمدركه اوزان
شعريه نك صحيحى فاسدندن انكله بيلنور موضوعى اوزان مخصوصه ايله موزون

من حيث

من حيث هو شعر در معناى تركيب بيل كه علم عروض بينيه سى اصحابلرى ديمكدر
بناى اصول وزان شعر بر سه ركن نهاده اند بنا باء موحده نك كسرى نونك
فتحى ومدّى اخرده همزه ايله يا بو ديمكدر معلوم اوله كه كلمه نك آخرنده واو يا الف
اوله حالت اضافتده بريا اثبات ايلمك قاعده كليه در اصول ضمتيله اصلك
جمعيدر اصل لغتده كوك يعنى بيخ معناسنه در اوزان جمع وزندر وزن لغتده
طارتمق معناسنه در اصطلاح عروضده بر منظوم كلامى عروض اجزاسنه
اويدرمغه درلر شعرك مقدارى زائدمى ياخود نقصانى معلوم اولور شعر
لغتده بيلمك معناسنه در ~~اصطلاحده~~ اصطلاح عروضده موزون مقفى
كلامدركه وزن وقافيه انده بطريق القصد واقع اوله برادات استعلادر
على معناسنه سه ها اصليه نك سكونيله اوچ عدد ديمكدر ركن رانك
ضمى وكافك سكونيله برشنه نك قوى اولان طرفى در تركيجه بانى ديمكدر
نهاده نهادندن اسم مفعولدر اما ماضى دن قسم در اند ادات خبرك جمعيدر
داخل اولدیغى كلمه نك اگر اخرى مفتوح اولورسه الفى خطده وتلفظده اثبات
ايلمك واجب اولور بونده اولدیغى كبى تركيجه قومشلر ديمكدر معناى تركيب
شعر وزنلرى اصولى نك بناسنى اوچ ركن اوزره قومشلر يعنى اوچ طرف
قوى اوزره وضع اتمشلردر سبب اوچ ركن دن اوّلكيسى سببدر سبب
لغتده ايپ ديمكدر حبل معناسنه وتد دخى ايكنجيسى وتددر وتد فتح

واو وكسر وفتح تا منبع معناسنه در وبو ايكى اسمده وجه تسميه عرب
قبلدن اولان خيمه لرى قيامده رسنه محتاج بعده اول حبلى ربط ايچون ميخه
محتاج اولديغى كبى شعر بيتى دخى بونلر ايله تمام اولوره وفاصله دخى
اوچنجيسى فاصله در فاصله لغتده آيرمق معناسنه اولان فصل دن
مأخوذ اسم فاعلدر وجه تسميه متحركاتى ساكندن جدا اولديغندن
وخيمه مضروبه ده اثوابدن هر شقه وتدين بيننده مفصل اولديغندن
دنيلمشدر بوندن صكره بونلرك هر برى ايكشر نوع اولوب مجموعى التى اولور
سبب بر دو نوعست بر ادات استعلادر على معناسنه دو دالك
ضميله ايكى عدد معناسنه در است ادات خبر در داخل اولديغى كلمه نك
اكر آخرى ساكن اولورسه الفى خطده وتلفظده حذف اولنور بونده
اولديغى كبى معناى تركيب سبب ايكى نوع اوزرينه در ديمكدر سبب
خفيف وان لفظيست مشتمل بر يك متحرك ويك ساكن چون كل وملل
خفيف يعنى معناسنه در آن اسم اشارتدر بعيد ايچون لفظى با حرف
وحدتدر است ادات خبر در داخل اولديغى كلمه نك آخرى ساكن
اولديغى ايچون خطده وتلفظده الف حذف اولندى مشتمل افتعال
بابندن اسم فاعلدر قابلیجى ديمكدر يك بر عدد معناسنه دار متحرك
حركه ديمكدر ساكن مجزوم ديمكدر چون ادات تشبيه در زبان فارسيده

اوج

اوج معناده مستعمله مستعملدر اولا ادات تشبيه در كه كبى معناسنه كاه
اولور كه آخرندن نون حذف اولنوب چو درلر كاه تأكيد ايچون اوّلنه
هم لفظى زياده ايدرلر همچون ديرلر ايكنجى اداة شرطدر اكر معناسنه
اوچنجى ادات تعليلدر ايدالسنده هم لفظنك زياده سى تشبيهه مخصوصدر
ادات شرطله ادات تعليلده لازم بونلرده انجق نونك حذفى جائزدر
لفظ مذكوره اكر واوك اشباعيله اولورسه ادات استفهامدر اولور نجه معناسنه
عربيده كيف معناسنه كُل معروف چيچكدر عربيده وَرْد درلر مُل خمر
معناسنه در معناى تركيب اوّلكيسى سبب خفيفدر سبب خفيف
اول بر لفظدر كه بر متحرك وبر ساكن اوزرينه مشتمل اوله يعنى بر لفظده
بر حركه وبر ساكن جمع اوله كُلْ وَمُلْ كبى زيرا كلده اولان كاف متحرك
ولام ساكندر ومل دخى كل كبى در وسبب ثقيل وان لفظيست مشتمل
بر دو متحرك چون كله وكله ثقيل آغز ديمكدر كَلَه كاف عجمك فتحيله سورى
معناسنه در كِلَه كاف عجمك كسريله شكايت وثقيل معناسنه در معناى
تركيب دخى ايكنجيسى سبب ثقيل در سبب ثقيل اول بر لفظدر كه ايكى متحرك
اوزرينه مشتمل اوله يعنى بر لفظده ايكى حركه جمع اوله زيرا كله لفظده
كاف ولام متحركدر كِله دخى كله لفظى كبى در وجه تسميه ايكى حركه
لفظده بر متحرك بر ساكندن اثقل اولديغندن دنيلمشدر وحرفها كه

در امثال این کلمات می نویسند برای بیان حرکت ماقبل می باشد و سلط
و بتلفظ در نمی آید در ادات ظرف در امثال مثلک جمعیدر این اسم
اشارتدر قریب ایچون هذا معناسنه می ادات حالدر حالیت افاده
کاه اولورکه حی تک اولنه بر ها زیاده ایدرلر تاکید ایچون همی درلر نویسند
فعل مضارع جمع غائب شمدیکی حالده یازارلر دیکدر برای یای
اصلیه ایله ادات تعلیدر باشد فعل مضارع مفرد غائب اولور دیکدر
و بتلفظده اولان با معنای ظرفیتی متضمن در تلفظ سویلمک معناسنه در
دائما با ایله استعمال اولنور نمی آید فعل مضارع نفی غائب معناسی
کلمز دیکدر معنای ترکیب دخی حرف هاکه بو کلمه لر مثلولرده یازارلر
ماقبلنک حرکه سنی بیان ایچون اولور و تلفظده کلمز یعنی اوقونمز
زیرا کله کلمه لرینک آخرنده اولان ها رسمیه لر ماقبلنده اولان
لاملرک فتحه لرینی بیان ایچون یازلمشدر لکن لفظه کلمز بو ها حروف
معانیدن اولماز بلکه حروف مبانیدنده اولماز و وتد نیز بر دو
قسمست وتد مجموع وان لفظیست مشتمل بر دو متحرک و یک ساکن
چنانکه چمن و سمن نیز نونک کسری یانک سکونیله دخی معناسنه در
قافک فتحی سین مهملانک سکونی اخرده میم ایله بولمک تقسیم معناسنه در
چنانکه تثنیه معناسنی متضمن اسم اشارتدر حاصلی ادات تثنیه ایله اسم

اشارتدن

اشارتدن مرکبدر انجلین دیمکدر چمن عربیده نجم درلر بوکسلوب
اغاجلنمیان اوت در بزاکا چمن دیرز سمن معروف چچکدر یاسمین
دیرلر معنای ترکیب وتد دخی ایکی بولک اوزره در اولکسی وتد مجموعدر
وتد مجموع بر لفظدرکه ایکی متحرک و بر ساکن اوزره مشتمل اوله یعنی بر
لفظده ایکی حرکه و بر ساکن جمع اولا انجلین که چمن و سمن مثللو در
زیرا چمنده جیم ایله میم متحرک و نون ساکن در سمن دخی بویله در
وجه تسمیه متحرکین بر یرده جمع اوله یغندن دینلمشدر
و وتد مفروق وان لفظیست مشتمل بر دو متحرک و یک ساکن در میان
ایشان چون لاله و ژاله میان اورته دیمکدر وسط معناسنه ایشان
ضمیر بارز غائب بونلر دیمکدر چون ادات تشبیه در لاله معروف
چچکدر ژاله ژاله جمله چه دیمکدر که کوکدن یغار بهار و کوز فصلنده
اوتلر اوزرینه دوشر ترکیده اکا قراغی دیرلر معنای ترکیب دخی
ایکنجیسی وتد مفرودقدر وتد مفروق اول بر لفظدرکه ایکی متحرک
و اول ایکی متحرکلک اورته سنده بر ساکنی مشتمل اوله یعنی اوج
حرفدر اولکسی او جنجیسی متحرکلردر اول متحرکلرک مابیننده اولان
حرف ساکندر لاله و ژاله کبی در وجه تسمیه متحرکلر مفترق اولوب
بینلرنده ساکن اوله یغندن دینلمشدر و فاصله نیز دو قسمست

نیز

30

معنای ترکیب فاصله دخی سبب کبی یا خود وتد کبی ایکی نوع اوزرینه در

وان کلمه‌نست

فاصلۀ صغری وان لفظیست مشتمل بر سه متحرک و یک ساکن چون

صنما وبنما صنما اخرنده اولان الف حرف ندادر که منادی آخرینه

لاحق اولور ایکی قسم در بر قسمی ندای حقیقی در شها و شهریارا

و سرا و سرورا کبی ای شه وای شهریار و ای سرو ای سرور

معنالرینه در و بر قسمی ندای حکمی در بسا و خوشا کبی ای بس یعنی

نیجه وای خوش معنالرینه در و کاهیجه دعا موقعنده الحاح و مبالغه ایچون

بر کلمه‌یه ایکی الف زیاده ایدرلر برسنی حرف اخیرک ماقبلنه و دیکرینی کلمه‌نک

اخرینه زیاده قیلرلر اشبو مصرعده اولدوغی کبی مصرع کم شوا داز جهان

نام سفر مال مصرع جهاندن سفر اوی بالکلیه باتسون دیمک اولور

بنما فعل امر مفرد مخاطب کوستر دیمکدر معنای ترکیب اولکسی فاصلۀ

صغری در فاصلۀ صغری اول بر کلمه در که اوج متحرک و بر ساکن اوزره

مشتمل اوله یعنی درت حرفدن اوجی متتابعا متحرکلر در مابعدلرنده اولان

حرف ساکندر صنما لفظی مثلو که صاد و نون و میم متحرکلر در اخرلرنده

اولان الف ساکندر بنما دخی صنما کبی در

دیوانچه نعت

بسم الله الرحمن الرحیم

ای باعث ایجاد نظام دوسرا　　مخلوق سنک نامکه جمله اشیا
دوشمزسه عجبمی خاکه ذلیله اوکیم
تابع اوله هر کارده جون سایه سکا

ای ذاتی اولان حضرت حقه محبوب　　حسنکدن اولور مهر منور محجوب
نعل اوله سزا براقکه ابروی حور
درکاهکه شهپر ملائک جاروب

ای مبدأ عالم سبب موجودات　　وی صاحب اخلاق حسن عالی ذات
قادرمی اوله نوع بشر مداحک
وصفکده نزول ایلدی جوق کیم آیات

ایجاد جنانه خلقکدر باعث　　ادخاله بزی عنایتکدر باعث

ای شاه رسل کثرتنه جرممزک
هب آرزوی شفاعتکدر باعث

ای مفخر انبیا و صاحب معراج　　سلطان و کدا درکهکه هب محتاج
دوشمزسه نوله روی زمینه سایه‌ک
عرش ایتدی آنی عزت ایله باشنه تاج

تخمیس نعت شریف اسعد افندی

زیب صماخ جان و دل ایت بو نصیحتی　　ایله کشاده دیدهٔ پرخواب غفلتی
صرف ایتمه آرزوی دله وقت فرصتی　　ای دل هوایه ویرمه بتر نقد رغبتی
ایله خرید کالهٔ زیبای همتی

اقبال جاه و دولت دهر ایله اولمه شاد　　بیم عقاب شدت فردایی ایله یاد
تاکی سرور شادئ دنیا ایسه مراد　　ای چشم جان و دل بتشور کحل و انجماد
سیل ایله جوش جوی سرشک ندامتی

کندکن معاصیه قیلدک نیجه خطا　　ایتدک هوای نفس ایله افناکی هبا
ترک ایله بعد ازین نیجه بر بوالهوسدلا　　زیب اوراتب بتر بزای جان بینوا
کوش درونه حلقهٔ منکوش طاعتی

اولدک غریق بحر خطا ای دل الامان　　سعی ایت خلاصه ساحل مقصوده ایرهمان
قیل کشتئ ملامته اخلاصی بادبان　　باد نسیم آه دلی ایندر بو وزان

موج آور ایله جوششن دریای فکرتی

حقک اگرچه رحمتی بیحد عطاسی بول   اما که طولدی جیبن معاصیله صانع وصول

زنهار اونتمه خوفی خطرناکدر بو یول   ای دل برازده سر بکمین تفکر اول

پوشیده ایله جسمکه دلق ملامتی

بادایله سباکی اندوهکین اولوب   یالوار خدایه دردایله زار و حزین اولوب

هر اول جهاندن در حقه یقین اولوب   ترک ایله قیل و قال فنادن امین اولوب

آمیزشنی کار هوا و خطیئتی

غفلتله بو نجه صبح و مسا اولدی آه کیم   عمر عزیز کجدی هبا اولدی آه کیم

ای دل ابشنک همیشه هوا اولدی آه کیم   کارک جهانده خطا اولدی آه کیم.

یوق ایدنکک کنهلرک حد و غایتی

بر دم کلور که اوله عیوب نهان عیان   رسوا اولورسک ای دل بیچاره الامان

اول روز هولناکی ایدوب یاد قیل فغان   اولدمکه جیبش جرم عصات خطاکران

لبریز ایدنجه دامن دشت قیامتی

ای دل اک اول زمانکه حالک تباه اولوب   التنده بار معصیتک ناتوان اولوب

روز جزا ایشرده عاصیان اولوب   پیشن جناب حقه نیوزله روان اولوب

امید ایدرسک اولمغه شایان رحمتی

او قانک ایندی جمله معاصی ایله گذر   طولدی گنهله دفتر اعمال سربسر

عدل

عدلی ایله معامله ایلرسه حق اگر   حالک خراب ای دل شیدا سکا مکر

اول شاه انبیانک اوله لطف و شفقتی

قیل صدق ایله او درکه والایه التجا   کیم خسته ذنوبه او دردی اولور دوا

شاهنشه ملائک سرخیل انبیا   یعنی حبیب محترم حضرت خدا

کیم ذات پاکی عالمک عین عنایتی

اولدر او واصل درجات علا کانک   اولدر او آفتاب سپهر هدا کانک

اولدر او برج قرب مه پرضیا کانک   اولدر او نور شمع حریم دنا کانک

تابش فروز عالمیان مهر رأفتی

ای خاک کیمیا بی دیده حورانه توتیا   وی سنک راهی گوهر جاندن گرانبها

اول گوهر یکانه گنجینه عطا   در گرانمایه دریای اصطفا

ورد نهال نور خدا ذات عزتی

اولدر امام جمله ارواح انبیا   هب جان و دلله ایلدیلر اکه اقتدا

قیل سنده اثر پاکنه اول ذاتک اقتفا   اولدر او خبر هادی شهراه اهتدا

کیم جمله خلق او بولده بولورلر سلامتی

محبوبیسک جناب خدای معظمک   خلق ایلدکده نوریکی سن شاه اکرمک

بوغیدی نامی لوح و قلم عرش اعظمک   ای پادشاه کشور لولاک عالمک

ذات شریفک اولدی جو بادی خلقتی

ای وصف ذات پاکگه خورشید زرورق   اولدی اشارتکله مه بدر ایکی شق

ذات شریفک آیت لولاکه مصدق   سنسک او مقتدای گروه رسل حق

قیلمش وجود پاکگی پر نور رحمتی

سنسک حبیب حضرت حق سید الوری   خلق اولدی نام پاکگ ایچون ارض ایله سما

ای کشور رسالته سلطان انبیا   زیب بنان رفعتک ایتمش سنک خدا

عز ایله فص نور نگین نبوتی

ای آفتاب تاب در مشرق کمال   سیمین رکاب اشهب قدرک سنک هلال

خلق ایتمدن چو عالمی حق صد هزار سال   قیلدی وجود پاکگی بخشنده ذو الجلال

هم ابتدای جمله رسل هم نهایتی

رشک ایتسه مشک چین نوله زلفکده خاکگه   پروین خوشه باغ رفعتکده تاکگه

پروانه مهر و ماه رخ تابناکگه   طبع سخن شناس ره نعت پاکگه

صرف ایلر ایکن از دل و جان نقد طاعتی

ای مفخر جهان عالم ایا سید البشر   کلمیخ باب رفعتکه شمس ایله قمر

ای گلبن ریاض نبوتده ورد تر   تا انکرا اولدی گلشن مدحکده بر سحر

کلک هزار بو غزل پر بلاغتی

پابوسک ایله بولدی نه افلاک رفعتی   پست ایتسه قامتک نوله طوبای جنتی

ورد بهشته ویردی رخک شرم و خجلتی   زلف عبیر طینتنک شم و نکهتی

ویردی

ویردی مشام عالمه طیب و طراوتی

بهاریه برای سلطان محمود خان

دم نوروز ایرشدی گلشنه فصل بهار اولدی   ینه آثار فیض قدرت حق آشکار اولدی

ایدوب نشر نما ازهار گلزاره نسیم فیض   اچلدی غنچه لر شوقیله جوللر بیقرار اولدی

گشاده اولدی خاطرلر قدوم نوبهاردن   ایدنجه خنده گللر بلبل شوریده زار اولدی

بهار ایندی چمنده گویا بر بزم جم ترتیب   ینه زرین قدح دستنده جام زرنگار اولدی

صراحی وش قوپردی لاله لر صحن چمنزاره   تماشا ایلیوب بو بزمی گللر نشئه دار اولدی

گوز آچدی خوابدن نرگس صالندی پای سروده   اویاندی بخت عاشق موسم ذوق و کنار اولدی

اولنجه نفحه باد بهار ایله چمن احیا   بو گونه برغ لله نخل خامه میوه دار اولدی

عذار آلکه فی زره خط مشکین آشکار اولدی   گوزللر صاندیلر گیم آن عنبر نثار اولدی

گوروب او نخل باغ عشوه نک روی عرقناکن   دکلدر ژاله بر بر دردوکوب گل شرمسار اولدی

نه ممکن غنچه عشق و محبتدن اوله آزاد   بنم مرغ دلم بر چشمی شهبازه شکار اولدی

پیام زلف و خدیله صبا وارد چو گلزاره   اولوب سنبل پریشان لاله و گل داغدار اولدی

الوب چون رخطنده بوسه سن اول فندق مغزونک   نهال گلشن امید بر پر برگ و بار اولدی

عجب کلک سخنور کانمیدر دریا میدر نظم   که وصف شاه عالمده دُر و گوهر نثار اولدی

شهنشاه زمان سلطان محمود خان مکرمت پیرا

جهان شوکت و شانه شه صاحب وقار اولدی

اوسطان معظم شهریار هفت کشور کیم   انک فغفور و خاقان بندکانندن شمار اولدی

بنجه تشبیه اولور اسکندر و دارایه دارانی   که دربان دری کیخسرو اسفندیار اولدی

زمین و آسمانه صالدی بر نو بنیز ذاتی   سپهر دولت و اقبال مهر تابدار اولدی

امید بابوسن حشن اقبالی ایچون هر کون   کلوب خورشید درکاهنده فرش ریکذار اولدی

اولور تشو دللر روزکارک کرم و سردندن   کلستان جهانه رحمی نخل سایه دار اولدی

اولوب صحراره حفظی نکهبان عهد لطفندن   کنام شیر نر آهولره جای قرار اولدی

بنز فطنت دعایه بشله اطناب سخن ایتمه

که اوصافی انک بیحد و بی پایان و شمار اولدی

همیشه دائم ایتسون شوکت و اجلالن معلی   وجودی تاج و تخته تا بمحشر افتخار اولدی

او کلشن سرای سلطنده کل کبی خندان

و بلد کجه شنا کچدی زمان نوبهار اولدی

قصیده برای حکیم باشی زاده علی پاشا

مژده ای دل زیب بخش صدر حیواندر کلن   آصف دوران علی پاشای ذیشاندر کلن

مژده ای مهر وزارت مژده ای صدر رفیع   مسند والایه برجشور حوراندر کلن

مژده نشر لطفی کوشن ایلنجه کندی غم   خاطره شمذ نکر و ذوق فراواندر کلن

صدر اعظم داور اکرم خدیو محترم   کارفرمای نظام ملک عثماندر کلن

پر نواندار اولمده دهره فروغ دولتی   نشر انوار ایلیوب خورشید رخشاندر کلن

افتخار

افتخار رتبه دیوانسرای سلطنت   مایه عز و سعادت رفعت و شاندر کلن

زیور افزای صدارت آصف صاحب ضمیر   ذات پاکی نخبه صف وزیراندر کلن

جعفر حاتم منش حضور حیدر منقبت   قلبنه جود و سماحت لطف و احساندر کلن

حسن تدبیر بنده ده مثل ارسطوی جهان   رأی جیر تسا ز افلاطون یونان‌در کلن

آصف عالیهم همنام پاکی مرتضی   ثالث صدر اواو دستور جهانباندر کلن

ذات پاکی مفرد مجموعه رشد و سداد   منتخب بر مطلع غرای جواندر کلن

معرفت کستر خدیو اهل هر در نکته دان   قدر دان رتبه ارباب عرفاندر کلن

اولدی هر تدبیر تقدیره موافق تمکن ایله   هر نه کاره باشلسه توفیق یزداندر کلن

شوق اوصافیله اول صدر مکارم پرورک   خاطره بو مطلع پاکیزه عنواندر کلن

باردن اغیاره هب لطف فراواندر کلن   حصه عشاقه انجق درد هجراندر کلن

خسته عشقه جوادر نطقی خندام اوت   فیض کفتار لبندن مرده یه جاندر کلن

تیغ غمزه‌ک باد ایدوب عشاق شیدا کوکه   آرزوی رحم ایله هب سینه عریاندر کلن

ملک چین و ختادنمی کذارک ای صبا   کیم مشام جانه بوی زلف جاناندر کلن

بلبل آسا باشله افغانه عاشقلر نوله   سبزه کلزاره بنه اول ورد خنداندر کلن

اصفا صافی دلا دستور عالی مسندا

شوق تشریفکله صدره ور ذی نوشاندر کلن

ذات پاکلکه سنک ای داور کردون وقار   صدر حیوانخانه اجلال عنواندر کلن

کوشش ایدوب نشر نیکی آماده استقبالکه   بابکه ره ماله اول عزت و شان دکلمز
عالمه فیض مسرت شو یله ساری اولدیکم   هر دمندن صد هزاران شکر یزدان درز
اتیمه اطناب سخن فطنت دعایه باشلکیم   دست آجوب آمینه هپ صف صف سیرو شان درز

ایلیه صدر زنده دائم حق و یلدیکچه مدام

هاله ماهه بنه خورشید رخشان دکلمز

عیدیه برای صدر اعظم مصطفی پاشا

ایا حضور عالی منقبت عیدک سعید اولسون   شب و روزک همیشه رشک بخش قدر عید اولسون
اولوب اوقاتنک آماده صد شادی   دمادم طبع صافک مظهر شوق جدید اولسون
سن اول حضور اکرم صدر اعظم سنکه لایقدر   نظام الملک و آصف بزم خاصکده عبید
سزا در معنی و خانم مجلس الطاف و جودکدر   ابد و نعمتم این مکارم مستفید اولسون
اولوب جسوده خلق جهان همواره درکاهک   غبار آستانک سرمه چشم امید اولسون
اولیدی زنده رسطو دبر آیدر سنک ایلبوحق   اولور سه صدر اعظم بو یله حضور رشید اولسون
اولوب دائم همای چرخ لنک اوج سعادتده   ظلال رافتک فرق انام اوزره مدید اولسون
دکل قابل ادای وصف ذات پاکک استر سه   زبان کلک شاعر حشره دک وقف نشید

دعاکو هر لرین نظم ایده فطنت سنک اخلاص

اولوب مقبول حق آویزه عرش مجید اولسون

ایده دائم خدا دولتله هردم ذات دشنک   مسرتله اولوب همدم کدورتدن بعید اولسون

خطار

35

خطالردن ابدی محفوظ بار صدر والاده   اولوب عمرک فزون اقبال و اجلالک مزید
عموم اوزره بو درانجمن عام هر خصوصده   همیشه مظهر توفیق اولوب بختی سعید اولسون

اولوب همواره شیرینکام شهد عافیت طبعک

مسرتله فرحله هر کونک بر روز عید اولسون

تاریخ جلوس همایون

هزاران شکر بیحد صد هزاران حمد بیغایه   سراسر مظهر اولدی کائنات الطاف مولایه
هزاران ذره لر افاقه کیم کندی ظلام غم   فروغ مهر شادی صالدی بر نور و دیبایه
نهایت بولدی ایام غم و اندوه دهر چون   بحمد الله ایرشدک بو یله بر فیض فرحزایه
سلیمان منقبت بر شاه ذیشانک قدومیله   شرف بولدی خلافت مسندی صد حمد مولایه

جناب حضرت عبد الحمید خان ابن احمد خان

جلوس ابدی جلال و جاه ایله تخت معلایه

او شاهنشاه کردون رتبه کیم و المفده بر بوخشر   فروغ مهجه رابانی مهر عالم آرایه
او سلطان معلا منزلتکم تخت جم لایق   اولور سه سلم قصر جلالنده نشین پایه
شهنشاه مظفر پادشاه هفت کشور کیم   هراسن تیغ قهری دهشت افکن قلب اعدایه
نکاه سطوتی لرزش فکن سام و نریمانه   شکوه و شوکتی حیرت فزا هوشنک و دارایه
باقلسه و نماد رهز نکهده شاه نصرت   مشابه روشنی تیغی غرات مجلایه
زمین و آسمان صیت کلبانک ثنا سیله   دعاسی فرض و منت ساکنان زیر و بالایه

الهی کوهر ذات همایونی اوله هردم … سریر سلطنتده افسر اقباله پیرایه

بو درامیدمز حق ملکی مورثنک جمله … مبسّر ایلیه تسخیرینی اول شاه دانایه

وقوع مژدهٔ نصرتله هردم شاد کام اولسون … غم و اندوه ایله مقهور اوله خصم فرومایه

ابدهٔ صمیم کشور اسلامه جمله کافرستانی … بو در صبح و مساوردزبان اعلا و ادنایه

خدا بخشنده دائم ایده عدل و داد و شفقتله … ویره راحت امان حرلتنده خلق دنیایه

سخن سنجان عالم دوشدیلر هپ فکر تاریخه … سریر بخش اولدیغی کوردن ایلینجه تخت والایه

الینجه خنده بنده شوقیله کلک کهرباری … موفق اولدی طبعم فطنتا بر بیت غرّایه

حساب ایندم فخر و ساده سن تاریخ تام اولدی … جلوس میمنت مانوس شاه کشور آرایه

شهنشاه زمان عبد الحمید خانک سعادتله

١١٨٧ هله کوردک جلوسن حمد اوله باری تعالی یه

تاریخ جلوس برای سلطان مصطفی خان

فرّه لرکیم اولدی برج سلطنتدن رونما … مهر کردون عدالت یعنی سلطان مصطفی

جلبیدن مشتاق ایدی عالم جمال پاکنه … حق جواب درکاه بارید ایدرلردی دعا

حمد لله ایلدی مولی دعامز مستجاب … قیلدی نور طلعتی چشم جهانی روشنا

اولسه دلّلر کل کبی خندان عجبمی شوقدن … کتدی وقت محنت و غم کلدی ایام صفا

تخت والابخته قیلدقده جلوس اقبال ایله … شوق نشر قیلدی عهد ایندی جهان سرتاپا

جکدی طغرای شرف زر قلمه افتاب

مصطفی

مصطفی خان ابن احمد المظفر دائما

کوهر کان خلافت در بحر معدلت … شاه ذیشان سلیمان منقبت ظل خدا

شعلهٔ ادراکنه پروانه در نور خرد … درکه اجلالنه کلمینج خورشید سما

محرم سر مجلس عالی السبید رای رزین … بندهٔ درکاهیدر جود و کرم لطف و عطا

کلمدی مثلی جهانه کورمدی چشم فلک … بویله سلطان سکندر شوکت کشورکشا

بعد ازین ایده دعای دولتن اخلاص ایله … قیل ادب حدیک دکل وصف همایون فطنتا

ایلیه باری سریر سلطنتده مستدام … سایهٔ عدلنده عالم ایده ذوق و صفا

تا نبشتر ابیبوب هاتف دیدی تاریخنی

رونق اورنک عالی اولدی سلطان مصطفی

تاریخ دیکر برای جلوس همایونش

لطف و عطای منان دنیایی قیلدی خندان … اولدی بکام و شادان ذاتیله دولت و دین

شاد اولسونمی عالم اولدی خدیو اعظم … خان مصطفی اکرم شاه عدالت آیین

کوش ایلدکده نامن بولدی جهان کامن … هپ خلق صبح و شامن قیلدی دعایه تعیین

اولسون سریر شاهی تا حشر جایکاهی … افاقدن الٰهی ایله امین آمین

فخر اینمکه نه منت ذاتیله تخت دولت

١١٧١ تاریخی اولدی فطنت جون اعظم السلاطین

تاریخ جامع همایون

نه شاه عالم مصطفی خان ابن احمد خان امام مسلمین ظل جناب کبریا در بو

جهانک شهلری هب بنده درگاهیدر جمله سراسر ربع مسکونه شه فرمانروا در بو

عجمی تابع فرمانی اولسه تاجداران هب کروه صف شاهان جهانه مقتدا در بو

نوله ذاتیله بولسه زیب و زینت افسر دولت نظیری کلمیش بر کوهر عالی‌بها در بو

سزا شاهان دهر اولدره والا سنه و مال پرستشگاه عالم قبلهٔ اهل رجا در بو

مطاع عالم ایتمش ذات ذیشانن خدا زیرا مطیع شرع غرای رسول مجتبی در بو

جلوسندن بری اوقاتنی خیراته صرف ایدی کمال صدق و نیت محض تأیید خدا در بو

نیجه والا اثرلر ایلدی عالمده از جمله نه زیبا معبد پاکیزهٔ روشن‌نما در بو

نه جامع بو بله روحانیت ایله عالم نورن قنادیلی کواکب پر سپهر پر ضیا در بو

زهی نور مجسم سجده‌گاه اهل طاعتکم اولور سه بیت معموره نظیر الحق سزا در بو

لوجه الله بو بله جامع والابنا قلمق خلوص اوزره حدیث من بنا یه اقتدا در بو

خدا شاه جهانک سایه‌سن ممدود دایده دائم بتون خلق جهانه خیر ایله زیرا دعا در بو

کورن بو مصرعیله فطنتا تاریخنی سویلر ١١٧٧

معلّی جامع رعنای سلطان مصطفی در بو

تاریخ سبیل برای سلطان مصطفی خان

منبع جود و همم شوکتلو سلطان مصطفی آبروی سلطنت شاهنشه دریانوال

اول خداوند جلیل القدر که ذات پاکینی مفخر عثمانیان ایتمش خدای لایزال

شاه

شاه اسکندر حشم کیم درکه والاسنه اولسه لر جمشید و افریدون عجمی رو نمال

پرده کلکونیدر رباب رفیعنده شفق دست اجلالنده کردون آسمانی دستمال

کلشن ملکه طراوت ویردی جود و رأفتی ایندی اروادهری اولداد ارمعدوح الخصال

افضل الاعمال سقی الما بوردی چونکه رسول قیلدی مضمون حدیث مصطفایه امتثال

فی سبیل الله اجرا ایلدی ماء حیات بایدی ع دلجو سبیلی اولشه فرخنده فال

حکمی جاری اوله هفت اقلیمه یارب حشره دک حفظ ایده ذاتن کرمکارین خطادن ذو الجلال

ازبرایله صو کبی هردم دعای دولتن فطنتا وصف همایونی انک امر محال

خوش دی بر تاریخ اشراب ایت عطاش عالمه

نوش ایت سبیل مصطفی خانه کل ایچ آب زلال ١١٧٧

تاریخ ولادت هبة الله سلطان

شاه ذیشان خدیو دوران یعنی همنام رسول رحمان

مصطفی خان که اولمش ذاتی مظهر لطف خدای منان

مفخر پادشهان اسلاف شرف دودهٔ آل عثمان

اوله لی رونق تخت دولت بولدی عهدنده جهان امن و امان

زیر حسننده بتون روی زمین رامدر امرینه شاهان جهان

راینه رای سکندر مفتون عقلنه عقل فلاطون حیران

ذره در شانه نسبت خورشید قطرهٔ جودی یانندهٔ عمان

براکی بنده‌ده بربه‌سیدر   درجوونج عطا واحسان

خاتمک نامنی طی ایتدی بله   یاده کلمز کرم برمکیان

کلمدی دهره نظیری هرگز   کورمدی مثلنی چشم دوران

عهدینک هر کونی عید ونوروز   شبی همرتبهٔ قدر رمضان

ذاتنی لطفنه شایسته کوروب   ایتدی الله تعالی احسان

ویردی بر دختر سعداختر کیم   رشک ایدر جبهه‌سنه مهر درخشان

میوهٔ نخل ریاض دولت   غنچهٔ باغچهٔ شوکت وشان

مقدمی قیلدی جهانی جنت   اولدی بو شوقیله عالم شادان

اولدی کمنام کدر عالمدن   قیمت کوهر شادی ارزان

دوشدی دلالده کالای فرح   شوق وشادی بدر اولدی ارباب دکان

کوردی بویله دونمای عظیم   کرچه چوق دوندی بو چرخ گردان

سیر ایچون زینت شهرا ینی   ترک ایدوب جنتی کلدی رضوان

خار غم قالمدی خاطرلرده   کل کبی اولدی کوکلر خندان

اول غنانک تیرای خامه کانک   ساحهٔ وصفنه یوقدر پایان

کهر دعونی ایله تنظیم   کاوله آویزهٔ عرش رحمان

تخت دولتده سعادتله خدا   کندونی پیر ایدوب بختی جوان

نیجه شهزاده‌لر احسانی ایله   شاد ایدوب جمله‌یی رب منان

قطعنا

قطعنا کوشش ایدوب چکب مبلادین

فکر تاریخه چو شوب خامه همان

دوشدی با حرف منقط تاریخ   ایکی مصراعی بو مبتاب اولان

حمد اوله صب شهنشه هیدن

کلدی دهره هبة الله سلطان

تاریخ ولادت شهزاده سلطان سلیم

شهنشاه جهان شوکتلو سلطان مصطفی خانی   ابد دائم سریر سلطنده حق سعادتله

خدیو دادگستر پادشاه هفت کشور کیم   اکا شاهان عالم کسب شان ایدر اطاعتله

اوللدن تبو ر تخت همایون جهانداری   نظامن بولدی عالم حکم قانون شریعتله

ایدر دیمبته و حیران ارسطو وفلاطونی   بو رتبه رأی ایله تدبیر ایله رشد وکیاستله

اونندردی جهانه نامنی جعفرله بارد نک   سماحتله کرمله شفقت وعفو ومرودتله

جهانک هر کونن عید وشبن قدر ایلدی الحق   زمان جشنده شادر عالم مسرتله

فرح لبریز ایدوب دنیایی ولدی نام غم نابود   محصل قالدی اصلا جهانک فرقی جنتله

نیجه شاد اولمسون عالم که شاهنشاه دورانک   وجوده کلدی بر شهزاده‌سی یمن وسعادتله

اولوب شکفته همچون غنچه کلشن ارشنو کتدن   زمستان فصلنی رشک بهار ایتدی لطافتله

طلوع غنچه برج دولتدن مثال مهر عالمتاب   فروغ حسنی روشن ایلدی آفاقی بهجتله

ادای وصف شاهنشاه عالم قنده بن قنده

في دوران الخلوتية وادابه وجوازه خ ٧٧٤ ٧٧٥

في هذه الاية واتخذ قوم موسى من بعده من حليهم عجلا الاية

في سورة الاعراف

في وزراء ال عثمان ووكلائهم في هذه الاية الكريمة فاعقبهم نفاقا

في قلوبهم الى يوم يلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه الاية ٩٨٧ ½

في سورة التوبة

همان فطنت دعای دولتن قیل صدق نیتله

خدا محفوظ ایدوب ذات همایونن خطالردن — اوله تا حشر زیب تخت والا عز وشوکتله

او نور دیدهٔ شاه جهانی حضرت باری — معمر ایلیه اقبال و اجلال و سعادتله

کلوب با فیض الهام اولدی طبعه مصرع تاریخ ١١٧٥

جهانه کلدی شهزاده سلیم اجلال و عزتله

تاریخ ولادت شهزاده سلطان محمد

شهنشاه سلیمان سلطنت اسکندر ثانی — سزادر اولورسه درکه اجلالنه دربان

سر برارای شوکت آفتاب مشرق دولت — مه برج سعادت ظل حق شاهنشه دوران

جناب مصطفی خان ابن احمد خانکیم انیمتر

غبار درکهن حق توتیای دیدهٔ شاهان

او سلطان کرم پرور کیم دم لطف و عطاسنده — کمینه جود بنه آنمز وفا محصول بحر و کان

گدای کمترین شان حولنی جمشید — درنده ریزه چین مطبخ انعامیدر خاقان

جهان آخنده در عهد شریفنده نوله اولسه — زمان حولتی رنگ آور ایام نوشروان

بو بزم فرخنده مدرکیم جهانده نام غم نابود — سرور شوق ایله خلق جهانن خرم و خندان

نیجه شاد اولمسون عالمکه سلطان جهانبانه — خدای لم یزل بر شاهزاده ایلدی احسان

زهی شهزادهٔ عالیکهر خورشید اخترکیم — ثریا اولسه کر آویزهٔ گهوارهٔ شایان

طلوع ایتدکده برج سلطنتدن آفتاب آسا — فروغ طلعتی روی جهانی ایلدی تابان

جعفردی

جعفردی ساحل اقباله جوکیم بو بیدر پاک — نوله کانونه اولسه غبطه فرما موسم نیسان

بو در شام و سحر اخلاص ایله هر دم دعا کیم — اوله دائم همان شهزادکانیله شه ذیشان

اوله تا حشر باقی تخت دولتده سعادتله — مصون اولسون خطالردن همیشه حضرت منان

او در شاهوارک کوش ایدیجه کونه تشریفن — بتون شوق ایلدو دوشندی فکر تاریخه سحبان

دیدی فطنت کمینه جوهری حرفیله بر تاریخ ١١٨٠

قدم باصدی سرای دهره عزتله محمد خان

تاریخ وزارت راغب محمد پاشا

شه شاهان جهان حضرت عثمان خانک — دولتن ایلیه افزون جناب مولا

مهر اوج عظمت نیر برج شوکت — رونق سلطنت آرایش دین و دنیا

مالک بحر و بر اول شاه سلیمان قدری — قیلدی بر آصف ذیشانه موفق مولا

نیجه آصف کهر معدن فضل و عرفان — نیجه آصف دریکتای محیط معنا

راغب جود و کرم طالب الطاف و همم

صاحب سیف و قلم صدر مکارم پیرا

حسن تدبیر ایله مقبول خدیو عالم — علم و افضال ایله محسود کرام [illegible]

فخر رازی بر اولور مایهٔ فخر و عزت — اولسه شاکرد دبستانن کمالی فرضا

ذاتنک عنصر بدر حلم و حیا فهم و خرد — طبعنک بندهٔ دیرینه سیدر رشد و ذکا

بو بله رسطوی زمان بو بله نظام الملکی — نه ملکشاه و نه اسکندره حق قیلدی عطا

وصفی قابل دکل ای خامه بنر خاموش اول　　بعد ازین صدق و خلوص ایله همان ایله دعا

ایت همواره خدا کوهر ذات پاکن　　نام نیکو ایله پیرایهٔ مهر و آلا

مهر ایله مکرم اولنجه دیدی فطنت تاریخ ۱۱۷۰

رونق صدر جلیل اولدی محمد پاشا

تاریخ ولادت شهزاده سلطان سلیمان

شهنشاه جهان سلطان فریشانه داور زمان　　جناب حضرت سلطان حمید خان هما سایه

شه ذیشان سلیمان منقبت سلطان نعمت اقلیم　　در دولت مآبی ملتجی خاقان و دارایه

سفال کهنه در تاج فریدون و باغ قدر زنده　　سرای نو کننده زینه کردون نشین پایه

بنه باری تعالی ابتدی بر خیر الخلف احسان　　خداوند جهان اول پادشاه معدلت رایه

جهانه کلدی بر شهزادهٔ پاکیزه کوهر کیم　　مسرت ویردی جمله ظاهرا اعلا و ادنایه

نه شهزاده سعادت معدننده کوهر ممتاز　　محیط سلطنتده بر در پاک کرانمایه

نه شهزاده مه اوج سپهر دولت و اجلال　　فروغ حسنی پرتو بخش مهر عالم آرایه

نه شهزاده کل کلزار نو کیم کیم ظهور ایله　　که دوندی خامه کویا عندلیب نغمه فرسایه

همیشه ایلسون شهزادکان ایله خدا دائم　　بو در هر دم دعا مز حضرت باری تعالی یه

دیدم تاریخنی بو مصرع زیبا ایله فطنت ۱۱۶۴

شرفله مجد ایله سلطان سلیمان کلدی دنیایه

تاریخ صدریه برای مصطفی پاشا

خدیو

خدیو بنده پرور مصطفی خان کیم که　　هر ایشده مظهر توفیق رب مستعان اولدی

شهنشاه معظم جد بجد خاقان اعظم کیم　　شکوه و شان ایله ممتاز شاهان جهان اولدی

غبار آستانی توتیای دیدهٔ شاهان　　کمینه سنک راهی زیب تاج خسروان اولدی

نه کلدی عالمه بر بویله سلطان سکندر شان　　نه بر شاهک وزیری بویله رسطوی جهان اولدی

اولنجه غرا ایله مهر وکالت دستنه تسلیم　　مفاد ان توادا ذات پاکنده عیان اولدی

جناب صدر اعظم مصطفی پاشای عالیشان

هزار اقبال ایله داماد سلطان جهان اولدی

زهی عز و سعادت اتفاق پادشاهیکم　　او حسن و رکزینه هم پایه اجلال و شان اولدی

معلی منزلت صدر رفیع القدر کیم کردون　　سریر جاهنه تا پایه لی بر نردبان اولدی

شهاب آسمان ظن ایله کیوان عصا در کف　　در دولتما بنده کمینه پاسبان اولدی

سوار ادهم پهنای دانشکیم رکابنده　　بزرجمهر و افلاطون ایکی پیک جوان اولدی

دل و دستی جهان مکرمنده اول کرم کارک　　در الطافه بحر و کوهر احسانه کان اولدی

خلوص قلبله صبح و مسا هب پیر و برنایه　　دعای امتداد دولتی ورد زبان اولدی

مجو هر حرف ایله فطنت دیدی بو مصرع تاریخ ۱۱۷۱

وکیل سلطنت صدر شهنشاه زمان اولدی

تاریخ صدارت حمزه پاشا

شاه ذیشان داور دوران خدیو قدر دان　　ظل رب مستعان اسکندر دارا غلام

یعنی سلطان مصطفی خان معلی پایه کیم قیلدی کردون پایه‌نه رو مال ایچون قدیمی الایام

سنگ راهی زیب‌بخش افسر شاهان دهر خاکپایی سرمهٔ چشم سلاطین عظام

سایبان رأفتی راحت‌ده خلق جهان عدلی هر دم مبدم پیرایه‌بخش انتظام

شوکت و اجلال ایله اولدی اورنگ فرخنده فر تخت والا بختنه تا حشر اولسون مستدام

کیم امانات ایدوب تفویض جمله الله اولدی هردم مظهر توفیق حی لاینام

ایلدی بر آصفی شمدی وکیل سلطنت رای پاکی حیرت‌افزای ارسطوی بنام

آصف عالیهمم صدر الصدور محترم نامداشی عم پاک حضرت فخر الانام

صدره تشریفیله اول دستور والا مسندک ایلدی تحصیل الحق مهر دولت نیکنام

مجمع طینت پاکنده انواع علوم مندرج طبعنده اسباب تفسیر و آداب و کلام

خامه‌سی ایلر دانشکده جلوهٔ تقصیرنی کورسه فن نحوده تحریرینی ابن هشام

علم و حلم و فضل و رشد و فهم و استعداد ایله غبطه‌فرمای سلف مقبول سلطان انام

نسخهٔ نکیاب ذات پاکی بولمش ما حصل رشتهٔ احسان ایله شیرازهٔ حسن نظام

شهسوار ادهم پهنای لطف و جود کیم معنی خاتم اولسه شایان کا بنده غلام

درکه والاسنک لطف و مروت چاکری سفرهٔ انعامنک مهمانی جمله خاص و عام

شمدی بولدی آصف الحق سلیمان زمان شمدی کوردی لایق جواهر کرده خاتم

اب کورلمشدر تواریخ سلف مالک دکل بو بله بر دستوره اسلاف سلاطین عظام

وصفنه یوق قدرتم ای خامهٔ اطناب ایله قیل دعای امتداد دولتن ذیل کلام

ذات

ذات ذیشانن خطالردن خدا محفوظ ایده مسندده دائم اوله تا روز قیام

کلدی بر مژده رسا فطنت دیدی تاریخنی ١١٠٦

حمزه پاشا اولدی صاحب جاه و والا مقام

تاریخ فتوای دری زاده افندی

مژده‌لر آفاقه کیم بر فاضل مشکل‌کشا مسند فتوایه اولدی مایه‌بخش احترام

در بحر علم و عفت کوهر کنج حکم زهد و تقواده علم اول صدر ممدوح الانام

فخر رازی منقبتکم مکتب افضالنک طفل ابجدخوانی سعد و سیبویه و ابن هشام

شیخ الاسلام جهان علامهٔ دور زمان انجمن عالم دعای دولتن هر صبح و شام

هر امورین خضر حق خیره توفیق ایلیوب مسند دولتده دائم اوله تا روز قیام

کوش ایدوب ده نشر لفظی فطنت دیدم تاریخ تام ١١٠٩

یمنله اولدی سمی مصطفی مفتی الانام

تاریخ فتوای چلبی زاده افندی

سایهٔ حق سمی فخر انام مایهٔ افتخار دولت و دین

مصطفی خان ابن احمد خان شاه ذیشان خدیو روی زمین

او سلیمان عصر کیم ابدی مهر کبی جهانی زیر نکین

زیب اورنک سلطنت اولالی اولدی عهد ملک و ملت امین

اینسه هر رنج مثل خواب آهو سر شیر بزی ایدر بالین

درجولتما بن اولمش — جم وکاوس بنده دیرین
بویله شان وشکوه ایله دارا — کورسه دارانی ایدر تحسین
اویله شاهنشهک سزا الحق — اوله مفتیسی بویله ذات گزین
یعنی عاصم افندیکم ایلر — عقل کل درکهنده وضع جبین
گنج تقوادر گوهر رخشان — بحر فضل وهنرده در ثمین
بنده کمتری جود وسم — همدم بزم خاصی رای رزین
مکتب فضلنک سبقخوانی — فخر وسید جلال وسعد الدین
رونق افزا اولنجه فتوایه — بولدی ذاتیله شان او صدر گزین
مقدمیله عجبمی بولسه شرف — رتبه بخت اولور مکانه مکین
صدره تشریفن ایلدکوش — دیدی حقا که شمدی بولدی یرین
باشله فطنت دعای دولتنه — سوزتمام اولیجق بودر آمین
اولدی آیینه حسن آجوبه حاضر — سدرة المنتهاده روح الامین
ایده تا حشر حضرت باری — عز ودولتله مسندنده مکین
حق موفق ایدوب امورینده — اوله هر کارینه ظهیر ومعین
ذات پاکن خدا خطالردن — ایلیه دائما امین آمین
حرف منقوطیله بازدم تاریخ — ایکی مصراعه کلکم سحر آیین
یمن ودولت ایله بحمد الله

اولدی

اولدی عاصم افندی مفتی دین ۱۱۷۲

تاریخ فتوای شریف زاده افندی

تعالی الله زهی دور ظریف اوقت خرمکیم — مراد اهل طبعه گردش گردون موافقدر
جهان پرشوق در فیض بهار شادمانیدن — بو دم مدح داغ سینه غبطه فرمای شقایقدر
مشرف قیلدی برنحریر عالم صدر فتوالی — درنده پرده داری ابن حاجب اولسه لایقدر
سرحسی منقبت مشکلکشا علامه عالم — که طبع موشکافی واقف رمز دقایقدر
مه برج سیادت آفتاب مطلع همت — در بحر فضیلت گوهر گنز حقایقدر
نتیجه نسبه اولور فضل وکمالی سید وسعده — یاننده قطره در اندر بوز بر ابحر رایقدر
سمی فخر عالمکیم فضیلتده فقاهتده — محصل یوق نظیری ذات عالیشانی فایقدر
خدا صدرنده دائم ایلسون اجلال ودولتله — که ظل رافتی راحت رس فرق خلایقدر
مجوهر حرفیله تاریخ تشریفن دیدم فطنت ۱۱۷۲
شریف زاده افندی مسند فتوایه لایقدر

تاریخ فتوای ولی الدین افندی ثانیا

بحمد الله ینه فیض نسیم شوق وشادیدن — گلستانی جهان رشک آور فردوس اعلادر
گبدبوش زنکار آیینه آفاق رشمدی — جمال شاهد مقصود سرتاسر هویدادر
زهی فرخنده دم وقت سرور شادمانیکم — جنان تا بوجسن ایله شمدی جهانه غبطه فرمادر
که بر ذات شریفک مقدمیله صدر فتوانک — ینه قدر رفیعی برتو چرخ معلادر

ولی الدین افندی حضرتلریکم وصفنده
کریم و کامران اطلاقی انجق اکا احودر

عماد دین و دولت نسخه بازوی امنیت ظهیر ملک و ملت مشار کار فرمادر
فضیلتده فقاهتده بورتبه زهد و عفتده نوله نعمان ثانی دینسه او صاحب فضل و جادر
دواتنده مداد پاکنک لب تشنه سی کوثر کتاب فضلنک شیرازه سی کیسوی حورادر
فقهده بوحنیفه عقل و دانشده فلاطوندر ورعده ابن ادهم حکمده ابن سینادر
اولنجه تا بنا تشریف او مسند فتوی سرور و شوق و شادی شامل اعلا و ادنادر
بولنمز ذات عالیشانه شایسته بر تعبیر انی وصف ایلمین سبحان باخود وصاف نادر

دکلدر وصفی قابل بعد از ین شاعر و سحر فطنت
خلوص ایله دعای دولتن ورد زبانم اولیدر

خدا صدر زنده دائم ایده اقبال و سعادتله که ذات بی‌نظیری زیب بخش صدر والادر
بشارت برله هاتف دیدی تاریخن بحمد الله ۱۱۸۰
ولی الدین افندی بینه زیب افزای فتوی در

تاریخ فتوای شریف افندی

سمی مفخر عالم شریف افندیکم بعزت و اجلال مشرف اولدی بکله مسند فتوی مبارک ایده خدا
جهان جود و کرم آفتاب برج همم سپهر شرف دیبوسه نیر رخشان عالم معنی سزاست ثنا
یگانه گوهر شهوار کان لطف و عطا نظیر بولنمز انا ده محیط علم و فضیلت در یم تقوی او ذات بیهمتا

قبله سعادتله عمر و دولتن افزون صفای خاطر ایله مؤبد ایلیه صدر زنده حضرت مولا بو در همیشه دعا
دیدم دعا ایله فطنت بو مصرع تاریخ حروف معجمه ۱۱۹۴
شریف افندی بو کون کیدی فرو فتوی سعید ایده مولا

تاریخ فتوای میرزازاده سعید افندی

شهنشاه جهان سلطان زمان داور دوران سزا انیسه سکندر آستانه جبین سایی
مکارم پیشه قدر آگاه سلطان مصطفی خانکیم نظیری ایتمدی هرگز مزین تخت والایی
اولیدر منشی تخوانی اگر فردوسی طوسی بازردی بندکانندن انک جمشید و دارایی
اولور هر کارده توفیق ربانیه مظهر بنه سیراب بوددم تابید لطف حق تعالی
موفق ایتدی بر تقوی شیم مفتی دین سنی جناب بر مطلق و شاه کار فرمایی
سمی فخر عالم زیب صدر شیخ الاسلامی ضمیمه ایتدی ذاتی مسند فتوایه تقوایی
اولوردی بر که فضل و کمالندن انک و ترنا ساز کوردی ابن حاجب اول خدیو ملک معنایی
شفا ساز دل دردشناس نطق جانبخشی نوله حکمتده شاکرد ایلسه ابن سینایی
فلک سا بیده پای سمند قدری ابردی اگر لا ایق اولیدی اطلس چرخ معلایی
تراب در که والاسی اکسیر سعادتدر بولور عز و شرف هر کیم ایدر سینه چهره فرسایی
نه کلدی مثلی دنیایه نه کوردی مسند فتوا صحیح النسل بویله عرق طاهر زاده یکتایی
مشرف ایلینجه مسند فتوایی دولتله پر ایتدی شوق و شادیله مثال خلد دنیایی
دکل قابل او تحریر زمانک وصفی تحریر زمان خسروه دک کلک سخنور انبه اطرایی

قلم اول بحر فضلك قطره‌سی وصفنده عاجز   نه ممكن نا دوانه ايلمك گنجيده دربابی

اجابت قيلدی اولدی شرطون علما حاضر   كشا وايله همان اخلاص ايله دست تمنابی

خطادن ايليوب حق ذات عاليلرنی محفوظ   سعادتله همیشه مسند فتوی اوله جابی

هزاران شوق ايله نشر تغنيه تاريخ ايچون فطنت   حروف بی نقطه سويلدم بو بيت بالابی

سعيد اوله الهی نجل پاك ميرزاده

۱۱۸۲

مزين ايلدی صدر جليل القدر فتوابی

تاريخ ديگر براى مشار اليه

بحمد الله فتوی مسندی بر ذات ذيشانك   شرف كسب ايلدی يمن قدوم فيضمندیله

سمی فخر عالم نجل ميرزاده افنديكم   سعيد اولدی مشيخت مسندی نام بلندیله

اونحرير زمان مشكل كشا كيم مسند فتوی   مباهات ايلسه شايسته ذات ارجمندیله

ديدی فطنت كمينه گوش ايدوب نشر تغنی تاريخ

۱۱۸۲

مزين اولدی فتوا نجل ميرزاده افنديله

تاريخ صدارت روم براى ميرزاده افندی

حمد لله مسند روم   ويردی بر فاضل يگانه شرف

اويله فاضل كه سيد و سعده   انی ترجيح ايدردی گورسه سلف

يعنی مخدوم ميرزاده

بو يله اولسون اولور خير خلف

مالك

مالك گنز جو هر افضال   اكه مفتاح هر فنون دركف

نور تقوا به جبهه‌سی مطلع   در عرفانه ذات پاكی صدف

عز و اجلال و دولت و اقبال   بيشگاهنده بنده در صف صف

فطننا قيل دعای دولتنی

وامن وصفنه ايرشمز كف

طول عمر ايله حق ايده ممدود   سايهٔ عدلنی طرف طرف

گلدی بر بيت ساده حرفيله   نصبی تاريخه براى تحف

مژده سيد سعيد افندی ايله

۱۱۷۲

مسند صدر روم بولدی شرف

تاريخ صدارت روم

جهان مكرمت كان فضيلت قلزم همت   محيط جود و وارف صدر والا كرم پيرا

جناب حضرت صالح افندی زاده كيم اولدر   كمال علم و فضل و زهد ايله بی مثل و بی همتا

همم سر محفل خاص صنده مقبل اهدم دبرين   كرم باب قبعتنج كمينه چاكر بر پا

سمی فخر عالم او صدر سعد لنكار كه   سزا فخر ايلسه ذاتيله الحق دولت و دنيا

سرور و شوقيله عيد ايلدی عيد و ستنه عالم   تكرر له اولنجه مسند روم شرفيجا

خطالردن همیشه حفظ ايده ذاتی كريم كارن   خدا عمرين فزون اقبالن ايتسون گون بگون اعلا

بشارت برله هاتف ديدی كيم بو بيت زيبانك   حروف جوهريسی فطننا تاريخدر حقا

بنه صالح افندی زاده مژده مجدد دولتله

مشرف قیلدی صدر رومی مسعود ایله مولا

١١٨٣

تاریخ صدارت روم برای میرزازاده افندی ثالثا

تعالی الله زهی پیغام شادیکم ظهور ایدنجه کیدوب اندوه وغم کلدی مسرت قلب ناشاده

نه پیغام فرحبخش که مضمونیله اولمقده زمانه خندان آور صد هزار ایام عیدیه

جهانی ایلدی لبریز او زینه شوق شادیکم تحصل قالمدی غمدن خاطر اعلا و ادناده

بنه تشریف ایتدی مسند رومی سعادتله

سمی فخر عالم نجل پاک میرزازاده

نه صدر محترم مهر سپهر فضل وعرفانکیم عدیل ذات عالیشانی یوقدر دار دنیاده

معلم فخر وسعد کسیده علم و فضیلتنده مربی بایزید وادهمه زهد ایله تقواده

کمال عدل وشفقتله او صدر معدلتکارک دمادم قصدی شرع احمد مختاری اجراده

اودولتسانک همای عزودولت آشیان ایتمش سعادتخانه قدرنده کی طاق معلاده

او درکاه بلنده ایرابدی قافدن عنقا لیاقت اولسه جای بولمغه شهپر عنقاده

ایکی دفعه مقدم کلمیدی مسند رومه نظیر ینکه کورمش دور دم زمانه صدر والاده

دکلدر وصفی قابل بعد ازین اخلاص ایله فطنت

دعای دولتن صبح ومسا ضم ایله اوراده

اولوب توفیقه مظهر هر امورنده سعادتله اوله محفوظ عون حضرت باری تعالیده

دیدی

دیدی هاتف بو والا مصرعی تشریفه تاریخ

١١٨٤

اوچنجی کره کلدی صدر رومه میرزازاده

تاریخ صدر اناطولی برای اسعد افندی

صاحب فضل و دانش وعرفان مالک کوهر خزائن راز

بحر عرفانک لؤلؤ شهوار کنز معناده کوهر ممتاز

آسمان کمالک خورشیدی اوج افضالده همای پرواز

یعنی اسعد افندیکیم لایق

اولنورسه نه مرتبه اعزاز

علم وعرفانله فرید العصر هر هنرده مسلم وممتاز

او هم قدر وشاننه شایان اطلس چرخ اولورسه پای انداز

اول مه تابدار برج شرف اناطولی یه اولدی پرتو ساز

شمدی اول صدر انتسابیله نوله نه طاق چرخه ایلسه ناز

چوق دکل هر نه کلسه وصف اتسم که کلور مثلی انک عالمه آز

اسب خامه نهایتن بوله مز دشت وصفنده ایلسه تک وتاز

سوزی ختم ایت دعا ایله فطنت

کیم بودر عادت سخن پرداز

حق موفق ایدوب امورنده عز ودولتله ویره عمر دراز

کلدی بر بیت ایله ویردی تاریخ   هاتف خوش ادای نکته طراز

مژده اسعد افندی عزّ ایله
انا طولی صدرین ایلدی احراز   ١١٨٤

تاریخ صدارت اناطولی

فرید دهر محمد شریف افندیکیم   او در کمال فضیلتله اشرف علما

او یکسوار فضای علوم کیم اوله مز   سمند طبع ایله ابن کمال اکا همتا

او خود فنون جهانکیم انکله بحث ایده مز   حکمده بهره خجند یله بو علی سینا

او ذات محترمک ابن حاجب ابلر البسه   در فضیلتلنک خدمتیله فخر سزا

فروغ دانشی تابنده ذرّه در خورشید   محیط علمنه نسبتله قطره در دریا

مداد پاکی کلستان فضله آب روان   نهال کلکی تر و تازه کلشن معنا

چه خواننه لب تشنه سلسبیل جنان   کتاب فضلنه شیرازه کیسوی حورا

طبیعتنده انک مندرج فروع و اصول   دبیرسه ذاتنه مجموعه حقیقه سزا

صفای طبعی عروسان نظمه آیینه
سواد خامه سی کیسوی شاهد معنا

ثنای ذاتنی تعبیردن نه عاجز   که وصف ایدن انی وصّاف اولور شه فضا

دعای دولتنی ایله عین صمیم القلب   دکل مدیحی ای خامه قابل احصا

ابد اولو مصون خطادن وجود مسعودین   موفق ایله کار رنج خضر مولا

او ذات

او ذات پاک فضائل شیم سعادتیله   اولنجه صدر اناطولی یه شریف فضا

حروف ساده سی کلدی چو مصرعک تاریخ   بو مبنی فطنت ایدنجه قدوم آن

مبارک ایلسون اجلال ایله سعادت ایله
شریف افندیه صدر اناطولی یی خدا   ١١٨٥

تاریخ دولتخانه محمد صالح افندی

صد بارک الله کیم جهان کورمش دکل بویله مکان   رنگ آور قصر جنان دولتسرای بیبها

حقا که پاکیزه محل طرح لطیفی بی بدل   بو قدر جهانده نه حصن بویله سرای دلکشا

بو بیت پاک دلنشین موزون و معمور و متین   عیش و طرب اکه زمین مضمون بیت شوق و صفا

بولمش او سمت زیب و فر تابنده انجم منبع زر   درکاهنه شمس و قمر بوز سورمده صبح و مسا

بو جایکاه فیضمند اولمه عجبمی دلپسند   اولدی او ذات ارجمند انشاسنه همت نما

وصفنده عاجز در قلم علم و فضیلتده علم
اول ذات پاک محترم همنام فخر الانبیا

سلطان قلبیم کمال خدا ابدر جاه و جلال   فضل و هنر حسن خصال بار دفرینی دائما

اول ذات پاک اکرمه واجب و ظاهر آدمه   باب رفیعی عالمه سرمایه عزّ و علا

یادکار بوان بولمیه برک نهالی صولمیه   ذوق و صفا سزا اولمیه بر دم او جای دلکشا

بو بیت والای جدید یابسنه اوله سعید   اقبال ایله عمر بن مزید ایلسون جناب کبریا

اولدی بو جای دلنشین مانند فص نگین   فطنت سکوت ایت بعد ازین قابل دکل وصفی ادا

برجیس بازدی طارفه منقوط ایله تاریخنی

١١٧٠

اولدی بو دولتخانهٔ عالی عجب جای صفا

تاریخ سعادتخانهٔ میرزا زاده افندی

جناب فاضل تقوی شیم علامهٔ عالم ‌ ‌ ‌ ‌ شرفبخش نقابت ذات والای بلند اجداد

کزین صدر عالیقدر میرزا زاده افندیکیم

او در نجم سعید برج دولت باهر الاسعاد

اونحریر زمانکیم فخر و سعید و سید اکمل ‌ ‌ ‌ ‌ سبقخوان دلشاننکا لندن اولور تعداد

اگر تصف نعال مجلس فضلنده بر لحه ‌ ‌ ‌ ‌ اولور دی میر صدرک نام و شانن شهرتی مزداد

مفوض قیلدی نعقدن کاربنی تقدیر یزدانه ‌ ‌ ‌ ‌ عطا ایتدی کریم لم یزل بر بیت نو بنیاد

زهی دولتسرای بی بدل جای نشاط افزا ‌ ‌ ‌ ‌ کا دلور طرح لطیفن سیر ایدنلر خرم و دلشاد

بو دولتخانه بی حق یمن ایله معمور ایده و بهردم ‌ ‌ ‌ ‌ در والاسی اولسون ملتجای بنده و آزاد

قبله همواره دائم صاحبن صدر سعادتده ‌ ‌ ‌ ‌ خطالردن مصون ایتسون وجود دین حی بی انداد

شبن قدر ایله اقبال و اجلالن ایده افزون ‌ ‌ ‌ ‌ و بیره هر روزینه مولی فرحه روز اعیاد

برای تهنیت الحق نسندن خامهٔ فطنت ‌ ‌ ‌ ‌ مجوهر حرف ایله بر بیتهٔ قیل تاریخنی انشاد

نقیب زمرهٔ سادات انجل میرزا زاده

١١٧٦

نه بالا منزل آلدی عز و دولتله مبارکباد

تاریخ چشمهٔ میرزا زاده افندی

محیط

محیط جود و همت آب روی ملک و ملت ‌ ‌ ‌ ‌ جناب حضرت مفتی دوران صدر عالیجاه

سمی فخر عالم انجل پاک میرزا زاده ‌ ‌ ‌ ‌ گلستان جهانسرا جوی لطفیدر هر گاه

جوار جامعنده والده سنک قبله دی ‌ ‌ ‌ ‌ روان بو آب صاف و جانفزا چشمه لله

بو زیبا چشمهٔ پاکیزه و دلجوی نوطرحه ‌ ‌ ‌ ‌ شعاع مهر لوله کفچه سیم اولسه لایق ماه

خدا ذات کرمکارین خطادن ایلسون محفوظ ‌ ‌ ‌ ‌ درندن دائما دور اولمیه اقبال عز و جاه

مکافات ایلسون روز جزا سعی ایده کوثرله ‌ ‌ ‌ ‌ بونک کبی نیجه خیراته توفیق ایلیه الله

زبان لوله سویلر قطفنا عطشانه تاریخن

١١٧٥

بو دلجو چشمه دن ما جنابن ایچ فی سبیل الله

تاریخ صفهٔ شریف افندی

خوشا پاکیزه نوطرح دل آرام ‌ ‌ ‌ ‌ زهی نزهتکه زیبنده اسلوب

قیاس ایلر گورن طاق رفیعن ‌ ‌ ‌ ‌ با ماه نو یه خود ابروی محبوب

هوای جانفزای روحبخشی ‌ ‌ ‌ ‌ دم عیسیدن اولمش صانکه موهوب

بو نزهتگاهه رونق و یردی الحق ‌ ‌ ‌ ‌ بو والا صفهٔ دلجوی مرغوب

کنار رنج بو صحن دلکشانک ‌ ‌ ‌ ‌ او نورمش گویا بر دلبر خوب

نه زیبا موقعندر اولدی نیبا ‌ ‌ ‌ ‌ بو دلجو صفه بو صحن دل آشوب

اوله هردم مقر شوق و شادی ‌ ‌ ‌ ‌ بو درگاه حقدن شمدی مطلوب

دعا برله دیدم تاریخ فطنت

سعید اولسون نه دلجو صفه خوب ۱۱۸۰

تاریخ کتابخانهٔ ولی الدین افندی

مه برج فضیلت آفتاب مطلع همت · در دریای عفت گوهر شهوار کان جود

جناب مفتی عالم ولی الدین افندیکم

عماد دین تعبیرندن الحق وار ایدر مقصود

خداوند جلیل القدر کیم اقبال عز و جاه · در دولتمآبی بند کانندن اولور معدود

همیشه دائم اولسون عز ایله صدر سعادتده · ایدن فرق انامه سایهٔ لطفی خدا ممدود

بو دار علمی احیا ایله اولدی مظهر توفیق · زهی طرح بهین و الا اثر کیم مثلی نامشهود

خوش دار الکتاب بنیاد ایلدکیم طرح دلجوبی · سزا بو حسن ایله اولسه قصور جنته محسود

دعادم بو بنیه خیرات مبرّاته ابد مظهر · خطادن ذات عالیشاننی محفوظ ایده معبود

دیدی تاریخنی بو مصرع بالا ایله فطنت ۱۱۸۱

نه اعلی اولدی بو دار کتب جفا اوله مسعود

تاریخ قصر ساحلخانهٔ مسعود زاده افندی

تعالی الله زهی بنیاد نو قصر دلارا کیم · نظیرین انجمش هرگز سنمار فضانت

ظرافت طرحنه مفتوندر اکثر سیمنه خیرانه · لطافت حسننه عاشق زهی دلجو بنا حقا

بو قصر پاکی دلکش مسلم بیت زیبا در · فرح مضمونیدر شادی زمینی عشرت و طرب معنا

مصنّع جفت ذات الاّسی امال عیده طعن ایلکن · بلور روزنی رشک آور مهر جهان آرا

ایدنر

ایدنر سبز خط ایلر بو قصر پاکی دلجوبی · کنار بحرده جای اتمش بر دلبر رعنا

فراموش ایلدی رخسار و گیسوی دلارایی · گل و سنبلدک نقش گوردکده عاشق شیدا

بازلمش جلد واحدده گلستان و بهارستان · صانور سیر ایلین ازهار گوناگونی گویا

نظیری یوق جهانده بو مفرح قصر دلجونک · مگر کیم گوستره عکس انک آیینهٔ دریا

زمین دلنشینی خوب و زیبا خاکی عنبربو · هواسی روح بخش و دلکشا آبی حیات افزا

ایده بانیسی سعد الدین افندی به خدا مسعود · اوله دائم مقر ذوق بو جای فرح پیرا

دیدم بو مصرع ایله فطنتا تاریخ اتمامنه ۱۱۸۴

عجب پاکیزه طرح اولدی بو قصر دلکش و والا

تاریخ وفات

جناب قطب اقطاب زمان شیخ یحیی کیم · دل اسرار علم الله ایله مملو ایدی حقا

نمایان اولمشیدی پرتو انوار ذکر الله · جبیننده او غوث اکرمک مهر منیر آسا

او شیخ خلوتیه مرشد کامل که خوی ابشر · کمال لطف و احسان ایله بحر خیر الخلف اعطا

مقامنده خلیفه ایلیوب اول ذات ذیشانی · کیدوب کندی جهاندن تکیهٔ فردوسی قلدی جا

مریدان و احباسن قیوب آلام فرقتده · وارب شوقیله تحصیل ایتدی قرب حضرت مولا

جیقوب بالجمله استقبال ایله کر وبیان عرش · اولنجه روح پاکی واصل سر منزل علیا

الوب کلک تر بن حسته هزاران خیر ایله فطنت · ایدرکن فکر سال حلتی تاریخنی تنها

دیدی بو مصرع ایله نالهٔ اعلان ایلیوب تاریخ

اوله یحیی افندینک مقرّی جنّت المأوی

١١٨٤

تاریخ وفات

حیفا که همت جو اجلدن رها بولوب | قورتلمدی صغیر وکبیر وکدا و بای
برنارسیده غنچه‌یی پژمرده ایلیوب | قیلدی فراقی دلّلری بلبله همنوا

بومصرع اولدی فوتنه تاریخ بیبدل

١١٨٦

عبدالکریمه کلشن فردوس اوله جای

تاریخ وفات

طریق قادریه شیخی رحلت ایلدی حیفا | اوله مظهر دمادم رحمتنه حق تعالینک
او قطب عالم ایتدی تکیهٔ فردوسی منزلکاه | براقدی خانقاهی بقا سن ملک دنیانک
کلوب کلبانک نوحه ایله مرغ روحی پرواز | اوله باغ ارمده عندلیبی نخل طوبانک
ندای ارجعی کوش ایتدی شوقیله جان آتدی | فراقی بیز غمم ایندی خاطرین اعلا و دنانک

١١٦٧

دو شور دم بنده بر مصرع له نظمت فوتنه تاریخ

مقرّی جنّت مأوی اوله سید سلیمانک

حرف الالف

عاشق امید لطف ایله دولاده درکها ای شوخ ایله مرحمت افتاده درکها

دفع خمار اسنزا ایسک چاره ای کوکل بن بیلدیکم علاج همان باده درکها

اغیار اولدی نائل ذوق وصالکه لطفی همان بونکه ساده درکها

کرداب غمده قالدی افندم دل زار دائم کنار وصلی نماده درکها

فطنت نه دکلو اولمسه شایان وصلنک

ای شوخ ایله مرحمت افتاده درکها

ظاهر عشاق ایله اولمز سه جانا آشنا غم دکل هردم خیالی دلده پنهان آشنا

همت بی صبر وشکیب ایله ایتز دامانه دک سینهٔ مجنون ایله اولمز کریبان آشنا

اولمز اصلا جواب تلخ وشیرین امتزاج بر بر ایله اولمز زاهد ورندان آشنا

چشم کویا نک رموزین فهم ایدرمی اولمسه معنئ بیکانه یه طبع سخندان آشنا

لطف حقدن زاهدا رندانی نومید ایلمه مظهر غفران اولور البته عصیان آشنا

انس والفت ایلمز کن شیر ز له اهون

فطنتا دلده عجبکم چشم جانان آشنا

نکاه مرحمت قیل عاشق بیچاره کل جانا لبکدن جان بغشله نازایله کفتاره کل جانا

خجل اولسون کوروب زلفک بنفشه چیلرک کللر دوکوب خاربکه کاکلرک کلزاره کل جانا

بجا ایت لطف وقهرک بیر اولمه چرخ کجرودن ایدوب عشاقه جوراینمه کرم اغیاره کل جانا

بولکده یا بیمارک اولمش اسیر عرعر وشمشاد چمنده قامت بالا ایله رفتاره کل جانا

خراب ایلر جهانی سر بسر آشوب فتنه ایله کرم قیل ویرمه رخصت غمزهٔ مکاره کل جانا

ترحم ایت طبیب عاشقانسن فطنت زاره

دل بیمار بنه لطف ایله قیل بر چاره کل جانا

حرف الباء

باغده کللر چمنک سیر یله حیران اولدی کاکلک رشکیله سنبللر پریشان اولدی

هر نگاه تازه شایان اولدی ای نازنیم سینه مز آماجکاه تیر مژکان اولدی

عارض آلک سنک ای غنچه لب اندم خیال خانهٔ خاطر بنه رشک گلستان اولدی

چاشنی بخش اولدی اول کار ملاحت بیر جبینه ساغرمی عکس لعلیله نمکدان اولدی

فطنت اول شیرین دهن لطفیله کلنجه نازایله

فیض کفتار یله عالم شکرستان اولدی

حرف التاء

ویرر رونق عذار یاره خط مشکنابلیت
طراوت بخش اولور گلزاره ابر نوبهارالبت

الال ابسا اهمان اغوشنه اوج یاری درآغوشه
اولور اول آفتاب اوج نخوت درکنار البت

نوگل یادبان قبل گشاده فلک اخلاصه
اسیر بجرا ملده بیر ساعد روزکارالبت

دم خطکده بوس لعلکه منتهی وار جانا
اولور نوشش می نابه سبب فصل بهارالبت

سنرا فطنت نه کلوجوربن افزودن ایلسیه جانانه
دیمش وارمی سکا دردورونک سویله وارالبت

هر شوق و طرب بزم دلارای قناعت
بوق دردسر بادهٔ حمرای قناعت

پژمرده ایدر باد فنا غنچهٔ کامی
آسوده خزاندن گل رعنای قناعت

هر قطرهٔ پاکی عرق شرم و حیانک
بر در گرانمایهٔ دریای قناعت

بر پارهیه المز سنه تولهٔ اطلس چرخی
اولکیم اوله سوداگر کالای قناعت

نام شرف و عزت و راحت جیفرانده
تدقیق ایله حل اوله معمای قناعت

بر لقمه ایچون جکمه صفیین منت هونانه
کسر ایکن سفرهٔ نعمای قناعت

واسع کورینور عرصهٔ افق الدهالبت
فطنت نه قدر تنک ایسه بهنای قناعت

حرف الثاء

چرخ دیندن ایتمه رجای عطا عبث
پیمانه کمکوندن امید صفا عبث

ذاتنده کمال ایله تزیینه ایله سعی
بوخسه لباس حلل ایله اغنا عبث

جای

رخسارک اوزره طرهٔ خمدر خمک سنک
گنجینهٔ جمالکی هر مار گوسترر

خط رخنده تازه تراش ایلسون بینه
گلزار حسنده گل بیخار گوسترر

فطنت ثنایمه وعدهٔ خاطر فریبنه
اقرار بنه زمان گلور انکار گوسترر

بیهوده قد عاشقی صنمه خمیده در
سیر جمال یاره سراپای دیده در

گلدی کلال قصهٔ فرهاد و قیدن
درد درونی سویله کو کل ناشنیده در

بوس ایندی لعل نابنی جور خطنده دل
باغ املده غنچهٔ مقصود چیده در

ای شاهباز اوج ابر شنرمی گوشکه
بالای چرخه آه و فغانم رسیده در

فطنت صحیفهٔ دله گویا که خامه دن
تحریر وصف لعل ایله شکر چکیده در

شمیم گلکده رنک کیف مل تقطیر اولنمشدر
وجود نازکک اول آب ایله تخمیر اولنمشدر

الوب ملک دلی اول کهله غمزهٔ خونریز
محبت عالمی هر تیغ ایله تسخیر اولنمشدر

صفایاب اولدی جور زندانک کوکل بر جفای یار
لسانک عشقده مهر و وفا تعبیر اولنمشدر

دگل خط لبک سرچشمهٔ آب حیات اوزره
کورنر خط ایدر زنار نجدن تحریر اولنمشدر

اید وب اولشاهه فطنت حالنی اشعار ایله اشعار
نزاکتله ایله درد دلک تقریر اولنمشدر

کنج استغنا قدر بر گوشهٔ راحتمی وار
لقمهٔ خوان قناعت کبی بر نعمتمی وار

جای کنار بام خطرناکدر صفین بالین جاهه ارزه وی انکا عجب

معجون لعل یاره در صحت ای طبیب دلخسته محنته اینمه دوا عجب

سندن کلن جفایی کوکل ایت ذوقا بیلور ای شوخ ترک ایت ایله جوری بکا عجب

ایلر کنار شرطه لطف خدا رسا بحر املها سفینه سنه ناخدا عجب

کوی حقیقته حیفر البت ره مجاز

فطنت طریق عشقه اولور رهنما عجب

حرف الراء

یوق نظیری ملک حسن ایچره جمال یارک کیم اولور عالمده زیرا مهر پرانوار بر

تنک فراموش ایتمه خاطردن وهمان ایله جفا عاشق کستاخه جانا لطف ایله آزار بر

ویدی لبلر ایلردم بوسه لعلم دریغ قند ایله بسلردم اولسیدی اگر جرار بر

کوش ایدر دی ناله عشاقی اولکلزار بلسونک باغ کوینده دکلدر عندلیب زار بر

کرچه چوق جوانه جانا قیس ایله فرهاد وش

وادی عشق ایچره اما فطنت غمخوار بر

هر کو کلده تاب ردی یار کندین کوسترر قنده وار سک مهر پرانوار کندین کوسترر

ارزو ی لعل یار اولسونمی دلده هیچ نهان جام مینادن می سرشار کندین کوسترر

بوسه یه منتهی وار کلدکده خط سبز یار نوبهار ایامی البت یار کندین کوسترر

غره اولمه حسنه کیم برکون ظهور خط ایله دود آه عاشق غمخوار کندین کوسترر

لطفی هب جانانه درندقلی ایله قیلمک نظر آسیاب چرخده اهل دلک نوبتمی وار

بند اولسون کوهر وصلک خریداری کوکر نقد جانه جارسوی عشقده رغبتمی وار

ویردی عشاقه فرح کلدکده مکتوب خطی بو خجسته مضموننک ایدل فرصت وصلتمی وار

اول شه حسنه رجای کنار ایلردی لیک

عرض حاله فطنت بیچاره قدرتمی وار

چشمانی نگاه فسونسازی سوبلدر طوطی مثال سحر ایله شهبازی سوبلدر

که شکر وکه شکایت ایتمش کفتکوی عشقنی عشاقی کاه لطفی کهی نازی سوبلدر

شوق خطیله نغمه سرا عندلیب دل فصل بهار مرغ خوش آوازی سوبلدر

مجلسده نشوه می ایله قلقل سبو درد درونی مست سراندازی سوبلدر

زلف و میانه میلی قیلمده بن نهان هب مو بمو او غمزه غمازی سوبلدر

فطنت سخنجل دل پاکیزه شریف

طوطی طبع نادره پردازی سوبلدر

حرف الزاء

راز دان غمزه جانانه اولمشلردنز آشنای معنی بیگانه اولمشلردنز

کوزلرز منصوبه وصلک شها احرازدنز بازی عشقکده بز فرزانه اولمشلردنز

ایسترز ساقی شراب ساغر بللوریکی جام لعلکله سنک مستانه اولمشلردنز

قصه عز فرهاد و قیسک داستاننن ایچی ماجرای عشق ایله افسانه اولمشلردنز

فطنت

سوبدر البت حالنی فطنت مشلدر اول و رد
عشق اوله بر سینه ده اشعار کندین کوسترر

لعل جانانه غبار خط ایله زنجیلنور   شبهه یوق کر دی تیمیدن کهر قیمتلنور

نفس اولور طاعات حقده کرچه بی تاب و توان   وادئ عصیانه بصد فرحه قدم قوتلنور

غمزهٔ تا تار چشم یار صالدقجه آقین   نقد صبر و هوش ملک دلده هب غارتلنور

ارزوئ لف یار ایله پریشان اوله   نسخهٔ دل رشتهٔ خطیله جمعیتلنور

هر نه رتبه رهرو دشت امل عتبات ایسه   کوشهٔ کبر یاسن اولنداولقدر راحتلنور

فطنتا ازبس دنیایه ایتمز اعتبار
کو هر باک معارفله اوکیم زینتلنور

نشوهٔ جام محبته کوکل جوش ایلر   جکلن درد و غمی جمله فراموش ایلر

بر نکهله قو مدی در دیمی تقریره مجال   چشم مستک نیجه کویالری خاموش ایلر

قیل حذر اله صقین عاشق زارک آهن   سنی بر شوخ ستمکار فلک دوش ایلر

هالهٔ ماه کبی سینه یه چکمش مهری   بزم وصلنده اوکیم یاری در آغوش ایلر

سن همان کلشن جنسنده قضا ایت هزار جیو
فطنتا درد دلک بلکه اوکل کوش ایلر

تاب جمال یار ایله رخنی یار کوسترر   روی فلکده مهری شب تار کوسترر

هر بر نکهده غمزه سی عشاقی مست ایدر   کندین نه شکسته و بیمار کوسترر

رخسارکی

کوزندو میلن بهاره سینه جا شوق ایلر اوکز عاشقو   کل ایتمش داغنی این سنبل سیراب کوسترز

چمنده سنبلن چالن بر ایتسا ایلمیز ز الحکک   فلکدن مهری اتنک عارضک بنیا کنوبز مستر

خطکله عارض کلکونکی وصف ایلیوب فطنت
بهار بستان معناده کل سیراب کوسترز

غنای قلبه سبب دولت قناعت ایمش   جهانده جای صفا کوشهٔ فراغت ایمش

نهال نوبه یه کلزار عفو یاریدع   ویرن طراوتنی اشک تر ندامت ایمش

خیال لبته لعلیله اولمده قانع   مرادی سالک عشقک بکر ریاضت ایمش

می مجاز اولسونمی نشوه یاب صفا   اوکیم بو بزمده مست می حقیقت ایمش

ایدر برافته البته فطنتا مفتون
بلای عشقه سبب طبع شاعریت ایمش

سو بدایه خیال طلعتک جانا صغندرمشز   کوکل بر ذره یه مهر جهان آرا صغندرمشز

دکل خسار و خطی کلک قدرت صفحهٔ حسنه   کلستان و بهارستانی سرتا پا صغندرمشز

خیال قامت بالاسی چیقمز چشم عاشقدن   زهی صنعتکه سروی شیشه یه کویا صغندرمشز

دهان تنکنه بر حرف صغمز کن اوقاتنک   لبی سحر ایله بجید لولولا لا صغندرمشز

عجب واسع ایمش کنج قناعت فطنت اصحابی
که هر بر کوشه یه بیک کوه و بیک صحرا صغندرمشز

حرف الصاد

اجرای فسون چشمی سیه‌خامه مخصوص　　اعجاز مسیحا لب کلفامه مخصوص

سیر ایت هله کالای لطافتده آول آفت　　بر جامه بخیمش همان اندامه مخصوص

لطف و کرمی زمرهٔ اغیاره او شوخک　　هب جور و جفا عاشق ناکامه مخصوص

بو ولذت کفتارینه سوز دلبرک اما　　بر باشقه صفا وار هله دشنامه مخصوص

فطنت جم دوراندر الان جشننه ضمه

کیفیت صهبایی جمک جامنه مخصوص

حرف الضاد

کلشنی وصف ایلمکدن رخ خوبانده غرض　　سنبلی یاد ایتمکدن کیسوی جاناندر غرض

دوشدی دل سودای خطه ارزوی لعل ایله　　خضره پیرو اولمدن چون آب حیواندر غرض

ای طبیب نازکوش ایله انینن عاشقک　　دردینی عرض ایتمدن تدبیر درماندر غرض

کلستاندن اکمدن شبو و سرو و نرکس　　زلف مشکین قد بالا چشم فتاندر غرض

فطنتا بی شبهه ادراک ایلر ارباب سخن

بویله نظم ساده‌دن ترتیب دیواندر غرض

حرف الغین

بیلورز اولدیغک ای شوخ وفادن فارغ　　قالمز اولمه همان جور و جفادن فارغ

رند اولنلر دلبر و میدن کیجه مز ای زاهد　　سن نیجه اولمزایسک رزق ریادن فارغ

نه قدر اولسه‌ما بوس وصال عاشقلر　　پاره اولمز نه ابرام و رجادن فارغ

فطنتا بو رمز معنی زنکین ایله دل

مجلس عرفانه بر پیمانه اولمشدر هنوز

کلدی ای دل خط کرد لب جانانه هنوز　　قوندی اول خاتم یاقوت نکینه دانه هنوز

از براتمشدی کوکل فن جنون عشقی　　وار مکتب دخی مجنون دلستانه هنوز

پایمال ایلدی خط کلشن حسن یاری　　باده نازیله سرکشدی مستانه هنوز

شاه حسن عاشقه خط ایله امان ویرمش ایکن　　غمزهٔ اول صونمه‌ده در خنجر برانه هنوز

قیس و فرهادک ایرشدی بتره آخر کاری　　کلدی ظلم بوکه نوبت دل نالانه هنوز

فطنت مست ایدی صهبای محبتله کوکل

یوغیکن مجلس جم باده و پیمانه هنوز

سپهر کجعطادن شکاران بهره دار اولمز　　کلستان جهانک سرو آزادندن بار اولمز

دل پر اضطرابک بیجی بو قدر غمزه دن زیرا　　که سیمابه هزاران تیغ اورلسه زخمدار اولمز

اکر دام ابدشه امید صیده حلقهٔ چشمون　　بنه شهباز معنی طبع دانه شکار اولمز

ایدن وصف آب و ین اوممه لطف ارباب جستندن　　ندکلوب و برسک نخل خشکه میوه دار اولمز

ایدر رمی بر پوله نائل فلک ارباب عرفانی　　بو بازی خانه‌ده مادام دردو غمله زار اولمز

اولور شکفته فیض قدرت حقله کل خاطر　　بو باغک غنچهٔ رعناسی محتاج بهار اولمز

قالور تا صبح محشر نشوهٔ شوق محبتله

شراب عشقی فطنت نوش ایدن دلده خمار اولمز

آه و ناله م اولسه بیداده تأثیر ایلمز — بر نگهله بو دل ویرانی تعمیر ایلمز

قدکه میل ایلسه‌لر عاشق آزاده در — زلفك آسا دللری در بند زنجیر ایلمز

بر نگهله کاری عشاقك ایدرسك تمام — غمزهٔ عاشق کشك محتاج شمشیر ایلمز

واصل جانان اولور خاموش اولانلر پروانه وش — نقش شمعن اوکیم نادانه تقریر ایلمز

خانهٔ قلبم خراب ایتدی نگاه نازنین

بر نگهله بو دل ویرانی تعمیر ایلمز

اولانلی بهره استعداددن فیض خدا المز — مصور نخل فصل نوبهار ابرسنه نما المز

درون ظلمت اینا آفتاب عشق ایدر تنویر — فروغ مهر دکاشانهٔ خاطر ضیا المز

نه تدبیر ایله آبا دفع ایدر آلام دورانی — اوکیم جام صفایی چشنهٔ صبح وفا المز

اولور نازیله کاهی لیک عشاقه اماکیم — وفا حرفن لسانه هیچ او یار بی جفا المز

او شاه ملك حسنك شکوه وضع نابجاسندن — رجای یاددی کوش ایدر سلام آشنا المز

لبالب در خیال یار ایله دل غیره هیچ یر یوق — مثلدر سو طولنور مملو اولنجه کوزه ما المز

کتورمه یاد که فطنت فراقی وقت وصلنده

دوشن بیم خماره چشنه جام صفا المز

حرف الشین

کنار خطدن اول آفت رخ پرتاب کوسترمش — سحرگاه خنده مهر عالمتاب کوسترمش

کوکل دلداره اسرار دهانندن خبر صورمش — تبسم ایلیوب بر کوهر نایاب کوسترمش

کوریب

کورمسون دیرسک اگر خفیه بنای املاکی   اولمه تعمیر قلوب فقرادن فارغ

داستان دلمی گوش ایدنز اوله تعجب

کلام حاجی بکتاش ولی
قدس سره عالی

اوردی نوبت صبحدم کیخسرو خاور زمین — خیمهٔ زر بین ستونله قوردی چرخ چارمین

منظر فیروزه دن زر خلقه تاقدی لعل وکین — انس وجنه سلیمان عرض قلدی خاتمین

دیده دن کندی سبل اچلدی چشم دوربین — خاکپاده اوردی یه لاف وهوای آتشین

چقدی نیل خفه دن بر کوهر ال نکین

دوغدی مهر عالم آرا نور دایه دولدی زمین

سیرم اولدی ال آجوب مقصورهٔ کونه مکان — همتم رخشنی سوردم تا به اوج آسمان

عالم ناسوتده طشوه کورندی بر مکان — ساکنان بی سکونه قائلان بی زبان

محفلنده خلقه اولمش زمره کروبیان — بر زمرد منبر عالی قورلمش درمیان

بر سجادم خطیب اغزنده بو خطبه روان

مصطفی در صدر عالم رحمة للعالمین

سلموا یا قومنا صلوا علی خیر الوری — الذی هادی المضلین بانوار هدی

کلبن باغ رسالت بلبل قل انما — حاکم حکم الهی معنیٔ مشکل کشا

مقتدای انبیا پیشوای اولیا — قاضی مسند نشین بارگاه کبریا

معنی کیسولری واللیل وجهی والضحی

الصلوة والسلام ای حضرت سلطان دین

طوطی شکر کلوم لی مع الله خوش خبر — کنت کنزا مطلبخنده جکری خوان ماحضر

نرکس مکحول چشم نور مازاغ البصر — صدر پاکینه الم نشرح شروحی مختصر

غنچهٔ زنبقلرینک معجز شق القمر — دُرّ لا احصی صدف اغزنده مانند کهر

قاب قوسین او قوینه اندیغله ویرن خبر

کوستر رمزکان تیغی قسم فانند رارکیه

حضرت صدیق اکبردر امین یار غار — اولدی اقدام عمر اردن اهد انکار — جمع قرآن ایتدی عثمان قالدی اندن یادکار

یرقنا الر علی اسیف الاوز الفقار — ساعد عمر شد بیعلی معصوم ار — حمزه و عباس عمین پس رسول کردکار

ال و اصحابنه [illegible] اللیل و النهار — در [illegible] رسول [illegible] رضی الله علیهم اجمعین